

و اخرايات مست از انس رضی الله عنه مروی است اما اول شرائط الساعه فان تخرج من المشرق فمختر الناس الى
 المغرب الحديث اخرجه احمد و البخاری و هم بخاری از حفص بن اسید مروی است و روحه من تقوم الساعة حتى تروا قبلها
 عشر آيات الحديث و في آخر ذلك تخرج من اليمن قطرد الناس الى محشاهم و در روایتی نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس
 الى المحشر و در لفظی قعر عدن امین و امین بر وزن احرانام با دشاهی است که آنرا بنا کرده قال فی النهایه و وجه جمع میان اولیت
 و آخریت او گذشته و مراد بخریب محشر درین اعادیت شام است زمین شام را از من مقدس نامند و آن عبارت است از
 زمین و اقله میان فرات و بحر قزقم در طول و از ساحل بحر عمان تا بحر اسود در عرض و احمد و ابو داؤد و حاکم و ابو نعیم از ابن
 رضی الله عنه روایت کرده اند که شکون بحیره بعد حیره فجا اهل الارض الزمهم مهاجرا بر ابراهیم و بقی فی الارض عشر اربعمائة
 ارضهم و تقدسهم نفس منده و تحشرهم النار مع القردة و الخنازیر حیث معهم اذا ماتوا و لقیل معهم اذا قالوا و انا من مختلف
 یعنی باشد بجزئی بعد این بجزئی پس بهترین مردم زمین کسی است که لازم گیرنده است جای بجزئی ابراهیم را و باقی باشد
 بدترین مردم بهیچکند ایشان را زمین ایشان و گنده و اندک ایشان را نفس خدا و حشر کند ایشان را آتشی با بوزنه و کجا
 شب بسر کند با ایشان جای که شب کنند و قیلو کند با ایشان جای که قیلو کنند و بخورد کسی را که در پس او ماند و سی و
 سال قبل ولادت مسیح هم بنی اسرائیل بصوت قرده مسخ شده اند و در آخر زمان هم این دو شیه واقع شود در اشاعه گفته است
 نفس خدا از مشاهبات است ایمان بدان بر حسب او خدا و رسول واجب نیست حاجت بسوی تاویل او زیرا که خدا
 مثل قرآن است لا یعلم تاویل الا الله و الراخون فی العلم یقولون انما شبه کل من عند ربنا گویم از اینجا معلوم شد که مختار
 و مذمب صاحب شاعره نیز عدم تاویل صفات باری تعالی است که در کتاب سنت وارد شده و همین است مذمب صحابه و تابعین
 و ائمه مجتهدین و سلف صالحین و جماعه محدثین و جماعه متبحرین بخلاف اهل کلام از باب مذمب ربیه که خواص در تاویل آیات
 و صفات آورده در قرآن و حدیث میکنند و بی وجه موجه صرف لخصوص از ظواهرش جائز میدارند و از اطلاق آن صفات
 بر او تعالی بگمان تنزیه ذات مقدس وی و لزوم تشبیه در اطلاق احتراز مینمایند و نمیدانند که درین اعراض تعطیل نصوح
 است و تشبیه کلمه اجمالیه قرآنیه بیس کلمه شئی منفی و زلازل و فلاق این مباحثه و مناظره فدیبا و حدیثا بر آسمان کشیده
 و نوبت مقاتله و مباحثه با هم اهل اسلام خصوصا در جمله و دیگر طوائف جزایشان رسیده و حق صرف و تحقیق حقیق با
 درین مسئله قضا سلف است و ائمه ایشان است پس بس که اجراء و اطلاق صفات کادروت و وجود بیان بقتضا
 لغت و اشتغال عرب عدم تاویل و تعطیل و تشبیه و تحکیم و تمثیل باشد و الله التوفیق و احمد و ترمذی از ابن عمر روایت
 و ترمذی از حسن صحیح گفته که استخراج نار من حضرت موت او من بحر حضرت موت قبل یوم القیامه خسر الناس قالوا یا رسول
 الله فاما ما قال علیکم بالشام یعنی خروج این نار از حضرت موت نام بلده که درین سن یا از بحر این بلده باشد پس از
 قیامت و بحشر مردم پرواز در رسیدند ای رسول خدا ما را چه میفرمائی گفت بر شماست رفتن بشام و همین
 مراد بهما جز بر ابراهیم و در روایت سابقه و طبرانی و ابن عساکر از حفص بن الیمان آورده اند که گفت البته تصد کند شمار
 نشی که امروز خاصش است هر وادی که آنرا بر موت گویند پو شد مردم را در وی عذاب لیم سن بخورد جان در

مال را ذبح کرد و در تمام دنیا در هشت روز بهر چه بود پدید آمدن باد و بارگرمی او در شب بیشتر و سخت تر از گرمی او در روز
 باشد و او را میان آسمان و زمین آوازی مثل او از رعد قاصد است این آتش از سرهای خلایق نزدیک تر
 از عرش است گفته شد ای رسول خدا صلعم یا سلیم باشد در آن روز بر مومنین و مومنات فرمود آن روز مومنین و مومنات کجا
 باشند بدتر از خیران اندستند بچو تسافد به نام یعنی بر یکدیگر مثل چهار پاها بچند نیست در ایشان مردی
 که بگوید نه یعنی کن کن و احمد و بغوی و باوردی و ابن قانع و ابن جهان و طبرانی و حاکم و ابونعیم از رافع بن بشر
 سلمی آورده اند که گفت نزدیک است که بیرون آید آتشی از حبس سیل سیر کند مثل سیر شکر فکار روان شود در روز
 اقامت کند در شب صبح کند و شاگنده گفته شود صبح کرد آتش ای مردمان صبح کنید و قیلو که کرد آتش ای مردمان نیمه روز
 بخوابید و شام کرد آتش ای مردمان شام کنید و هر که اور یا بد بخورد در اشاعه گفته این نار مذکوره درین احادیث که از
 قعر عدن بر آید سوای نار مدینه است که ذکرش گذشته و خروج این نار از حبس سیل نیز سنانی نیست آنرا زیرا که اصل خروج
 وی از برهوت باشد و آنرا وادی آتش گویند و آن در قعر عدن است و عدن در ناحیه حضر موت است بر ساحل بحر
 پس مال عبادت و احد است و گذرا و بر حبس سیل شود و خطاب با بل مدینه است و حبس سیل شرقی مدینه است و در
 این نار بسوی او قبل وصولش مدینه باشد پس صبح است که بایشان گفته آید که این نار از حبس سیل بر آید در سه ساله حشر
 بعد غلبه حبش گفته بعد از آن بچند مدت آتشی عظیم از طرف جنوب نمودار گردد و بر مردم حمله کند و مردم بی تخاصی
 بگریزند و آتش در پی ایشان تعاقب کند چون مانده شده وقت نبرد جای افتند آتش نیز ساکن شود چون آفتاب
 گرمی کند آتش در پی او و چون شام شود آتش بجای خود مقرر ماند و مردم منزل نمایند باز چون صبح شود آتش
 در پی آید و مردم گریزان شوند بهین طور تا ملک شام برسانند و بعد از آن آتش باز گردد و غائب شود بعد از آن مردم
 بیادگاری ملک خود خال خال متفرق شوند اما آبادی تمام در ملک شام باشد و این آخر علامات قرب قیامت است
 و اول علامات قیامت بعد ازین سه چهار سال مردم بغفلت تمام مشغول باشند و نعمتهای دنیا از باران رزق
 و اموال و شهوات فراوان باشد انتهی قف حافظ این حجب از قرطبی نقل کرده که حشر چهار است و حشر در دنیا
 و حشر در آخرت آنکه در دنیا است در سوره حشر مذکور است و آن حشر بیو و بسوی شام بود و دیگر حشری است که
 در آخر اطاعت آمده و در حدیث انس در سلسله عبد الله بن سلام از نبی صلعم است که چون وی اسلام آورد فرمود
 اما اول اشرا و الساعة فنادت حشر الناس من المشرق الی المغرب در حدیث ابن عمر نزد حاکم است مرفوعا تبعت علی ال
 المشرق نار فتحت بهم الی المغرب تمیت معهم حیت بالوا و تقیل معهم حیت قالوا و یحون لها ما سقط و تخلف و استنوا بهم سوی
 اجماع الکبیر حافظ این حجب گفته خروج او از قعر عدن سنانی حشر او مردم را از مشرق بسوی مغرب نیست زیرا که
 ابتدا خروج او از عدن باشد و چون بیرون آمد در همه زمین غمتش شد یعنی چنانکه در روایت طبرانی و ابن عساکر
 از حدیث است انما تدور الدنیا کلها فی ثمانینه ایام یا مراد تعمیم حشر است نه خصوص مشرق و مغرب یعنی وی است
 که حشر کند در میان مشرق و مغرب یا آنکه بعد از آن از اول اهل مشرق را حشر نماید و الله اعلم و جمع میان

مذکور در دنیا کلماتی نماینده ایام در روایت آنها تسبیح سیربطیة الابل و اسجال الکبیر و تمبیت و تقیل آنست که انتشار وی در پشت
 روز شود و بعد برقرار مردم سیر کند و حشر سوم حشر سوات از قبور بعد بحث است قال تعالی و حشرنا هم فلم نخادهم ^{حدا}
 چهارم حشر ایشان بسوی جنت و نار است انتهى حافظ گفته حشر اول حشر مستقل نبوده زیرا که مراد بدان حشر بر موجود
 در آن روز است و این حشر برای گروهی مخصوص بوده و این قسم حشر بسیار واقع گردیده چنانکه بنی امیه را این حشر از مدینه
 بیرون کرده و بسوی شام فرستاده انتهى گویم مراد سماعی حشر است بزبان شارع و او تعالی حشر اول را حشر نام کرده
 بخلاف غیر او و از اینجا فرق ظاهر گشته **قص** اختلاف کرده اند مردم در آنکه این حشر قبل روز قیامت است یا خود روز
 قیامت و بر تقدیر اول این نار حقیقی است یا مجازی که مراد بدان گفته است علی بن بسوی شوق ثانی میل کرده و غزال بدان
 جرم نموده و گفته که دلالت میکند برای آن حدیث ابو هریره در صحیحین غیر ما یحشر الناس علی ثلاث طرائق راغبین را همین
 ایشان علی بن سعید و حشر بقیة النار تقیل معجم حشر قالوا و تمبیت معجم حشر با تو او تصح معجم حشر اصحاب و تمسی
 معجم حشر اسوا یعنی این حدیث گو یا تفسیر قوله تعالی است و گفته اند از او جا ئله حافظ این حشر گفته و مراد است حدیث ابو ذر
 نزد احمد و سنائی و بیهقی که حدیثی الصادق المصدوق ان الناس یحشرون یوم القیامة علی ثلاثة انواع فوج طاعین کاسین
 فوج میثون فوج تشبیه الملائکه علی وجوههم حدیث بازا اختلاف کرده اند برین قول در جمع میان حدیث ابو هریره و حدیث ابن
 عباس و صحیحین غیر ما رفوعا لکم تخشرون حفاة عراة غزاة حدیث اسمعیلی گفته تعبیر میکنند بحشر از نشر بنا بر اتصال او بسوی
 آن اخراج خلق از قبور است پس بیرون آیند از قبور پیاده یا برهنه و رانده شوند و فراموش نموده آیند بسوی موقف برای
 حساب بعد حشر اهل تقوی بیشتر و حشر حمران بر وجه شان شود و غیر او گفته بر آیند از قبور بر صفتی که در حدیث ابن عباس
 باز مشهور شوند بسوی موقف بر وجهی که در حدیث ابن هریره است و بعضی شرح معانی یعنی تو رشتی گفته که محل حشر برین صفتی
 اقوی است بچند وجه یکی آنکه مراد حشر از اطلاق شرعاً حشر از قبور است ما و امیکه دلیل تخصیص آن نماند دیگر آنکه تقسیم مذکور در
 خبر مسطور در حشر بسوی شام مستقیم نیست زیرا که مهاجر را لا بد است که رغب را است جامع میان هر دو صفت باشد پس
 هر که تنها رغب را است باشد و این یک طریقه است که او را از جنس می ثانی نیست فلا سوم حشر بقیة است بر وجه مذکور و الجأ
 نار ایشان بسوی آن جهت و ملازم بودن نار ایشان و جدا نشدن از آنها و این قولی است که توفیق او وار و نشده
 و ما را نمیرسد که حکم کنیم تسلیم نار در دنیا برابر اهل شوقت بغیر توقیف چهارم آنکه بعضی حدیث مفسر بعضی است و در حدیث ابو ذر
 آمده باین لفظ که ثلثا علی الدواب ثلثا یسئلون علی اقدارهم و ثلثا علی وجوههم و این تقسیم قوی است نظیر تقسیم که در صورت
 واقع است و گفته اند از او جا ئله الآیات پس مراد بقول وی راغبین عموم مومنین مخلصین اند و هم اصحاب الیمین و مراد
 بقول وی و ایشان علی بن سعید را آخره سابقین اند و هم افاضل المؤمنین رکبان و مراد بحشر بقیة الی النار اصحاب شام اند
 یحتمل که بعد از کس را یکبارگی بردار و این معنی از بیع قدرت او تعالی است که یک بعد از نجات قوت چیزی داشته باشد
 که در بعد دنیا بران قومی نباشند و یحتمل که متعاقب سوار شوند از شهری بلخفا و خطابی و قرطبی گفته و قاضی عیاضی تصور
 و تقویت او فرموده بحدیث حذیفه بن اسید که این حشر قبل روز قیامت باشد و حشر اصحاب مردم بسوی شام

و اما مشترک قبور پس بر وجهی باشد که در حدیث ابن عباس است و مراد بودن دو کس بر یک شتر آنست که بتعاقب
 سوار شوند یکی گویند دیگر مشی نماید یعنی بنا بر قلت ظهور چنانکه در بعضی احادیث است قاضی عیاض گفته و مقومی است
 آخر حدیث ابو هریره ثقیل معهم و تمیت و تصبیح و تنسی و این اوصاف مختص بدنیاستند و رجحان لطیفی و تعقب علی الشا
 الذکور و جواب او است از اول بانک و وجه ترجیح او ثبوت دلیل مختص است چه در چند احادیث وقوع مشترک در دنیا بسو
 شام وارد شده و بنجد آن حدیث حدیثیست که گذشته و حدیث معاوی بن حیده است مرفوعاً انکم تحشرون و نمی بیده
 نحو الشام رجالا و رکباناً و تجرون علی وجوهکم اخرج الترمذی و النسائی و سنده قوی و حدیث سکون بجرة بعد حجرة و
 تخار الناس الی مهاجرا بر اہیم و لا یبقی فی الارض الا شراراً لملقظہم ارضوہم تحشروہم مع القردة و اسخنازیر تمیت معہم اذا
 بالوا و ثقیل معہم اذا قالوا اخرجہم اجد بسند لابس به و حدیث تخرج نار من حضرت تخرت الناس قالوا فماذا امرنا یا رسول
 اللہ قال علیکم بالشام پس مراد بنا درین احادیث نار آخرت نیست چنانکه معترضین ذکر کرده و رنہ چنین میگفت تحشروہم
 الی النار حالانکہ لفظ وی تحشروہم النار است و حشر را اضافت بسومی نار کرده و گفته که جواب ثانی آنست که تقسیم
 در سورہ واقعه مستلزم آن نیست کہ این پہلو تقسیم مذکور در حدیث باشد زیرا کہ آنچه در حدیث است ورود آن بر قصد
 خلاص از فتنہ است تا ہر کہ فرصت را غنیمت دانند سیر کنند بر فسحت نظر و تفسیر او در زاد را غیب مستقبل را ہب مستند
 آمدہ و این صفت اول است و ہر کہ دیر کرد تا آنکہ قلت نظر شد و وقت از وسعت رکوب تنگی کرد تا چار شریک یکدیگر
 شدند یا از عقب سوار می کردند و از پنجا حاصل شد اشتراک دو کس در یک شتر و همچنین شرکت سہ کس کہ این ہر دو اگر
 است و اما چہا کس پس ظاہر از حال ایشان تعاقب است و نیز ممکن است اشتراک اگر سبک تن یا اطفال باشند و اما دہ
 کس پس تعاقب سوار شوند لا غیر و سکوت کرد از مافوق برای اشارت بانکہ منتهی درین امر نیست و ما بین چہا کس
 را ایجاز او اختصار او کہ نمود و این صفت ثانی است و از صنف ثالث تعبیر بقولہ تحشروہم النار فرمود و در ان اشارت
 است بسومی بجز ایشان از تحصیل مرکوب در حدیث حال ایشان واقع نشده بلکہ محتمل است کہ مشی کنند یا کشید
 شوند بنا بر فرار از نار و مؤید او است آنچه در آخر حدیث سابق ابو ذر آمدہ کہ ایشان سبب مشی مذکور رسیدند
 فرمود علی الاقتران علی الظہر حتی لا یبقی ذات ظہر حتی ان الرجل لیمطی احدیۃ المعجیۃ بالشارف امی الناقۃ المستذات
 القتب یعنی پشت را آفت رسد تا آنکہ مرکوب باقی نماند و یک ناقہ بیکستان از روزیرا کہ بسبب جیل و عزت ظہر کہ با
 را بمقصود رساند زمین و باغ خوار و زبون گردد و قدر و قیمت نیارد و این لایق بحال آخرت و موکہ مذہب خطابی و
 غیرہ است قولہ فوج طاعمین کاسین و این موافق قول اوست راغبین را بسین قول وی و فوج میثون موافق صنف
 متعاقب علی البعیر است زیرا کہ صفت مشی لازم حال ایشان است و اما صنفی کہ نارایشانرا حشر کنند پس کسانی اند کہ ملا
 ایشان را بر وجوہ ایشان کشیدہ برند و جواب از ثالث آنکہ بشواید حدیث مبہین گشته کہ مراد باین نار آخرت نیست
 بدنی است کہ در دنیا بیرون آید و آنحضرت صلعم انداز بجز وی فرمودہ و کیفیت او در احادیث مذکورہ ذکر کیا
 و جواب از رابع آنکہ حدیث ابو ہریرہ از روایت علی بن زبیر است کہ معترض با وجود ضعف وی بدان استدلال کردہ

مع هذا مخالف حديث باب كذا موافق حديث ابو ذر است در لفظ و حديث ابو ذر دلالت میکند بر آنکه این تار و نیاست
 نه تار می که بعد بخت در شتر بسوی سوی موقوف باشد چه اینجانه حدیقه است و نه اتقی بر پشت و در حدیث علی بن زید مذکور
 نزد احمد آمده انهم یقولون بوجوه هم کل حدیث شوک یعنی روی نامی خود را از هر هست و خار نگهداری کنند و زمین
 زمین هموار است لا عوج فیها و لا امسا و نه حدیث در آن و نه خار مجده گفته نه ما نسخ لی علی سبیل الاجتهاد بعده در
 صحیح بخاری در باب الحشر و دیدم که کثیر الناس یوم القیامة علی ثلاث طرائق و دانستم که آنچه توستی گفته همان
 حق است لا یجد منه انتهی کلام الطیبی محضاً حافظ ابن حجر در شرح الباری بعد نقل این عبارت گفته قلت دم اقفتی
 من طریق الحدیث الذی اخرج به البخاری علی لفظ یوم القیامة لانی صحیح و لانی غیره و کذا هو عند مسلم و الا سمی علی غیر
 لیس فی یوم القیامة نعم ثبت بلفظ یوم القیامة فی حدیث ابن ذر المنبئ علیه قبل و هو ما دل بان المراد بذلك ان یوم القیامة
 یعقب لک فیکون من جواز المحاوره و یصحیح ذلک لما وقع فی سیدنا الطاهر یقول لما یلقی علیه من الامة وان الرجل یشر
 الشارف الواحد باحدیقة الحجية فان ذلک ظاهر جدانی انه من احوال الدنیا لا بعد البعث انتهی کلام اکا قضا بلفظ
 آنکه محل لفظی از حدیث بر جاز اهن است از افعال جمله از الفاظ او و ابطال معنی الحدیث پس مجاز متعین مانده برین تقدیر
 اگر لفظ یوم القیامة در بخاری نیز ثابت شود در خور تا حمل باشد که ذلک گویم در حدیث عمر نزد احمد و نزد
 و صحیح گذشته سخنج نارس حضرت موت او من بجره قبل یوم القیامة تحشر الناس الحدیث و در وی تصریح است با
 این تار قبل روز قیامت ظاهر شود و حدیث حذیفه بن اسید نزد بخاری است ان تقوم الساعة حتی تروا قبلها فان
 عشر آیات و من جمله آن یکی نارس است و بر تقدیر ثبوت لفظ یوم القیامة حدیث مذکور بخاری متعارض باشد و تا پیش بر خلاف
 آن حکم نیست پس بصیر بسوی آن واجب است دفعا للتعارض و ثابت شد که این تا قبل یوم القیامة باشد و بالذکر
 اگر گویند که چون آن آیات مستلزم آنست که خیارد در زمین نباشند و در حدیث سابق حذیفه نزد طبرانی و
 آمده قال یا رسول الله ای سلیمة علی المؤمنین و المؤمنات قال این المؤمنون و المؤمنات یومئذ الحدیث
 در حدیث ابن عمرست نزد احمد و ابی عبیده و ابوداود و حاکم و ابی نعیم فخر اربل الارض الهمم مهاجر ابراهیم و در بعضی
 را غیبین ابراهیم طاعین کاسین آمده پس لازم می آید که خیارد در آن روز یافته شوند و این تناقض است یا کالتناقض گویم در حدیث
 همین قدر است که خیارد ناس مهاجرین الی الشام اند که با اختیار خود هجرت کرده رفته اند بحال دفابیت و رخا و ازان لازماً
 کنی آید که تا خروج نارس باقی مانند بکتابت آنست که بی روح ایشان را قبض کند و باقی مانند مگر شرار مردم در آن
 خیارد مردم اند در حالت حیات دنیا هم الطامعون الکاسون الواجدون الظهور المسته و لازم نیست که اینها نزد خدا هم
 خیارد باشند همچنین غیب بودن ایشان در وصول الی السلام و راهب بودن از آنکه کافس به الطیبی مستلزم است
 بودن ایشان نیست و هذا واضح و در صحیحین از ابو هریره آمده ان آخرین یحشر اعبان من زینة ینعقان بغنمها فیحشرها
 و حوشا حتی اذا بلغا ثیمة الودع خراس علی وجهیها گویم ثیمة الودع قریبینه است بسوی شام علی الالص و روایت
 ابن ابی شیبہ از وی باین لفظ است رجلان رجل من جهنمة و رجل من زینة فیکولان این الناس فیایان المدینة

فی حدیث ابن عمرست
 نزد احمد و ابی عبیده
 و ابوداود و حاکم
 و ابی نعیم فخر اربل
 الارض الهمم مهاجر
 ابراهیم و در بعضی
 را غیبین ابراهیم
 طاعین کاسین آمده
 پس لازم می آید که
 خیارد در آن روز
 یافته شوند و این
 تناقض است یا کالتناقض
 گویم در حدیث

فلا یجوز ان لا التفت فی منزل لیها مکان فی صحبها علی وجوهها حتی لیخفا بها الناس وروى ابن ابی سنیة ایضا عنه عن
 حذیفة بن یمان قال أخبر الناس محشر ارجلان من ثریمة یفقدان الناس فیقول حدیها صاحبہ قد فقدنا الناس منذ
 حین انطلق بنا الی شخص من بنی فلان فینطلقان فلا یجوز ان احد ثم یقول انطلق بنا الی المدینة فینطلقان فلا یجوز ان
 بها احد فیقول انطلق بنا الی منزل قریش بیقع الغرق فینطلقان فلا یجوز ان الا السباع و الثعالب فیتوجهان نحو
 البیت الحرام حاصل معنی آنکه آخر کسی که محشر شود در دنیا و شبان باشند از قبیله مزینه یا یکی ازین قبیله و دیگر
 از قبیله جهینه و در تلاش مردم افتاده تا مدینه رسند و آنجا کسی را جز درندگان و روباه مانجا بند درین میان
 دو فرشته رسیده و ایشان را بروی کشیده بمردم ملحق سازند و در روایتی متوجه بسوی کعبه شوند همودی و در جمیع
 میان این روایات گفته که شاید این هر دو فرشته قبل توجه ایشان بسوی بیت الحرام رسیده ایشانرا بر روکشند قبل آنکه
 این مرد و بجه رسند پس مخالف ما تقدم نیست و بودن هر دو از مزینه بطریق تغلیب آمده و نه سبکی از جهینه و دیگر از مزینه
 خواهد بود و تاخیر این هر دو تا رخاشره باشد نه از نفع صورت چه بعد تا در صورت بدست و ساعت قائم شود و عالم فنا گردد
 یعنی از ابو هریره مرغوعار و ایت کرده اند لتقوم الساعة و قد نشر الرجلان ثوبهما بینهما یتبایعا نه فلا یطویانه و لتقوم الساعة
 و یطوی حوضه فلا یبقی فیها ابله و دوابه و لتقوم الساعة و قد رفع اكله فلا یطعمها حاصل معنی آنکه دو مرد با هم جامه گسترده
 خرید و فروخت میکردند و هر که آب بنجا کشیده بود باشد کسی نغمه بسوی دهن برداشته باشد پس هنوز
 جامه نه پیچیده و حوض درست نه کرده و لقمه را بدین نبرده که قیامت برپا گردد و در حدیث ابن عمر است نزد مسلم و بسا
 یخرج الدجال فیکت اربعین لا یرمی الا اربعین یوما و شهره اذ عانا السحریث و فیہ فیقی شرا الناس من خفة الطیة و اعلام
 الی ان قال ثم یفخ فی الصور فلا یسمع احد الا صغی لیتا و رفع لیتا قال اول من یسمع رجل یلوذ حوض فیصعق و اصعق
 الناس گویم معنی یطوی طیة بالظین است یقال لا ط حوضه یطی و یلوذ اذ اظنه بالظین اصله و اظنه بهم نمره بمعنی لقمه
 است و در نهایت گفته اللیت بحجر اللام صغیة العنق و بما لیتان و اصغی بمعنی مال شقی حاصل معنی آنکه نزد قرب قیامت
 مردم نادان سبک حرکت همچو پرندگان در رنگ باقی مانند در چاهان نفع صد شود و هر که آنرا بشنود هر دو گوش خود بسوی
 آسمان بردارد چنانکه کسی سماعت ندان از فوق میکند در رساله حشریه گفته روز جمعه که هم از عا شورا باشد بعد از
 صبح مردم بر خیزند و هر یک بکار خود مشغول شوند کسی بخرد و فروخت و کسی بجمع سواشی و کسی به صاف کردن آب
 و کسی به بیاساختن سباب بخت و نیز همچین هر کاری مشغول باشد که ناگهان آوازی باریک و از بگوش مردم قد
 این نفع صد باشد مردم از هر جا در شنیدن آن یکسان باشند و همه متحیر باشند که این چه آواز است و از کجاست
 پس آن آواز سخت شدن گیرد تا آنکه مثل آواز عدو صاعقه شود پس در مردم هول عظیم و فلق جسیم پیدا شود چون
 نماید مردم از هول و ترس مرون گیرند و در زمین زلزله گیرد و مردم از خانهها بصحرا آیند و جانوران وحشی بیست خود
 بسوی مردم گرایند و زمین جا بجا شق شود و آب دریاها در موج آید و بسبب شکستن کنارها هر طرف متفرق شود و
 و اثنی سبب شدت پیش متفتت شوند و بسبب شدت در زمین بادها از جانی خود مثل رگب بریزند و جو آسمان دراز

این ریگها و غبارها و ابرها و بادها از هر طرف بدوند و جهان تیره گردد و آن آواز ساعت بساعت در شدت باشد تا آنکه
 آواز سخت هولناک آسمانها بشکافتند و ستاره ها فرو ریزند و باره پاره شوند و بادی این حال مردم در هول موت باشند
 و یکی دیگر ببرد آن زمان ملک الموت برای قبض روح البیس یعنی تنوچه شود و این ملعون از جانی بجای گریزان شود
 ملائکه گریزهای آتشین او را گرفته بخلطانند و نزع او نمایند و هر قدر اتم و اندک بر مجموع افراد بی آدم گذشته است بر دست
 بگذرد و بعد از آنها ای نفع صورت که بقوت یکدستش ماه باشد نه آسمان مانند زمین نه ستاره نه کوه نه دریا نه هیچ چیز
 همه نیست و نابود شوند و ملائکه هم بپیرند میگویند که هشت چیز از فحاشی کل مستثنی هستند عرش و کرسی و تلخ و قلم
 و دوزخ و حور و حبت و حضور و ارواح را نیز بخود می و بی هوشی آید که از عذاب قهر هم و اینند و بقول بعضی این هشت
 چیز را نیز یک لحظه قنا و عدم است آتی با بفظه گویم در حدیث ابو هریره است مرفوعا که فاصله میان برود نفعه چهل سال
 و نوحه عذاب او و این مردویه عنده صنی الله و روی ابن المبارک عن حسن بن شله و نرو مسلم و نسائی است که پیتر
 بفرستند خدا باران را گویند یا شبیم است و برویند از دی اجساد بی آدم باز بپرسند در صورت بار دیگر پس ناگاه ایشان
 وحی نگرند سپس گفته شود ای مردم بیاید بسوختی پروردگار خود و حکم شود ملائکه را که استاده کنید ایشان را ایشانند
 سوال کرده شده است حدیث در رساله شریه گفته با جمله بعد تمامی فنا که غیر ذات حق تعالی مانند رب لغزت جل شانہ فرما
 کجا اند پائشان و کجا اند دعوی کنندگان سلطنت و کراست امروز بادشاهی باز خود جواب فرماید که خدای یکتای جهان
 است پس مقلی ظهور حدیث صحت باشد آتی گویم این حدیث همان حدیث مابین الفتحین است که گذشت و این سوال
 جواب قرآن کریم مذکور است لمن الملك الیوم یشد الوا احد القهار و به جمع از روز بعثت تا دخول جنت و نار واقع خواهد شد
 بیانش از رساله شریه بقطعه در باب آینه نوشته میشود انما للفائدة و اکمال الحاندة و بانه التوفیق
باب دوازدهم بخلق که خیز او نمیدانند باز سر نو بنیاد آفرینش نهد و آسمان و زمین و ملائکه پیدا سازد و زمین
 باشد که دو آثار عمارت و حدود و یا مکان بناات و لوه ماه دریا بیچ نماند و از جاکرده کردن کسی مسطور است عجب
 او را آنجا نهند و در اجرا را که در ترکیب داخل کرد است متصل همان عجب ببنند و عجب بنا خرا تخوان است که از نظر
 پشت تا نشستن گاه میرسد و این استخوان تمام نیست بلکه جزئی است از آن که شروع پیدایش استخوانها از دست و این خبر
 را ملائکه بحکم الهی از تفرقه و جمیع آفات نگاه میدارند و بسیدگی و سوختگی باوراه نمی مابد و بعد جمع و ترتیب جز حق تعالی
 از زیر عرش بقدرت کامله خود باران بفرستند که در قوت سنی مردان باشد پس اجزای هر یکی را آنچه مناسب است از
 صورت و گوشت و پوست درگ و پی و استخوان و مغز بخشد **وقف** بعد سوخته قالب مجموع ارواح را در صورت
 فرماید و بحضرت اسرافیل فرماید که بقوت تمام وحی بر آنها بزند و خود ندا دهد که قسم لعنت و حلال من که هیچ روح از قالب
 خود خطا نکند و چون رفتن جانور با شمایه خود در آید و در صورت بعد از ارواح سوراخهاست پس ارواح بسا
 سوراخ از سوراخهای صور بر آید و در اجردان خود در آید بعد از آن بقوت نفع صوا اسرافیل برای بر آمدن متعلق
 با جسم شوند و زنده گردند و باز بقوت آن نفع صورت زمین با بشکافتند و مرده ها از نور با بر آمد بسوی او از اوقات

ملائکه

و خیزان بدوند میگویند که این نفع صور در جانی واقع شود که صخره معلقه بیت المقدس آنجا است و در میان نفع اول
 و نفع ثانی چهل سال فاصله است بر خاستن مردم از قبور موافق شکل ولادت انسان از شکم مادر باشد برهنه تن
 و برهنه پا و بن ختنه و بن ریش و بن بیروت و با سومی سرگر آنگه ملی دندان نباشند و موافق بعضی روایات مردم کهنها
 بر خیزند اما در عرصه قریب آن کهنها فروریزند اما روایات اولی قویتر و مشهورتر است و بچکان و جوانان و پیران بقامت
 عمر خود بر خیزند و کوران و کران و لشکان و جانانگان و دست بریدگان سلیم الاعضا باشند اول کسی که زنده شود
 خاتم النبیین محمد رسول الله صلعم باشند متصل ایشان حضرت مسیح علیه السلام بعد از انانیا جابجا بر خیزند و بعد از ان
 صدیقان و شهیدان و صالحین بعد از ان عوام مؤمنین و بعد از ان مساق و کفار در اندک مهلتی همه بر خیزند
 و حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما در میان خاتم النبیین و حضرت مسیح باشند پس است آنحضرت صلعم با نجات
 پیغمبر با پیغمبر خود فراهم آیند و از شدت هول بر دلهای همه را نظر بر آسمان باشد و هیچ کس التفات بشهرگاه دیگری نکند
 و اگر بکنند مانند بچکان چون که از داعیه شهوت خالی باشند قف چون مردم همه جابجا قرار گیرند آفتاب دیکتر کرده شود
 گویی بر یک میل است و از طرف آسمان بروق خاطر و اصوات تا که متواتر بشنوند و بسبب گرمی آفتاب عرق از بدن
 هر کی جاری شود انبیا و افاضل مؤمنین را کف پاتر شود و عامه را تا پاشند و شتالک نیم ساق و زانو و کمر و سینه
 و گلو موافق اعمال هر یک باشد و کفار را مثل لگام تا دهن و گوش در گیرند و این بسیار دهد و مردم از گرسنگی
 و تشنگی عاجز شوند و رفع گرسنگی بخودن خلک میکنند که خاک آن زمان چون سیده شیرین باشد برای دفع تشنگی بر
 حوض کوشند و انبیا و دیگر را نیز حوض تا باشند لیکن بوسعت و لطافت حوض کوشتر ترند و سوائی گرمی آفتاب
 بولهای دیگر مثل آوازهای تند و صوتهای ترسناک نیز لاحق باشند قریب یکفرسال مردم درین هول ورنج
 گذارند و هفت گره را که ذکر آنها در عقب اهد آمد بسایه بخشیدن مکرم سازند و جمع روایات این جماعه که در سایه
 قریب چهل فرقه میرسند قف با جمله آخرنا چار شده ب حضرت آدم علیه السلام وسیله جویند و پیشوند و بگویند یا
 ابا بشر شما مید که حق تعالی شمارا بدست خود آفریده و از فرشتگان خود سجده کنانیده و در بهشت خود ساکن
 گردانیده و آسمانی همه اشیا بسیار موخته امروز برای ما شفاعت کنید که تا زین رنج و هول حق تعالی ما را نجات
 ایشان فرمایند که حق تعالی امروز بر سر خشم است که گاهی چنین نباشد و من تقصیری کرده ام که گندم بعد منع آنجا
 خورده ام از مؤاخذه آن ترسانم روی شفاعت ندارم لیکن پیش حضرت نوح علیه السلام بروید که اول پیغمبر بود
 که فرستاده شد مردم پیش حضرت نوح علیه السلام بیایند و بگویند که یا حضرت نوح شما اول پیغمبرید که بسوی مردم
 فرستاده شدید و حق تعالی شمارا بنده شکر گذار خود خطاب داده بر ما رحم کنید و بسوی حق تعالی برای ما شفاعت
 طلب کنید ایشان فرمایند که حق تعالی امروز نهایت بر سر غضب است که گاهی چنین نبوده باشد و از من تقصیری
 شده که در غایت سپهر خود ادب نداشته سوالی کردم و از مؤاخذه آن ترسانم روی شفاعت ندارم لیکن پیش
 حضرت ابراهیم علیه السلام بروید که حق تعالی او را خلیل خود خوانده است پس مردم پیش حضرت ابراهیم علیه السلام

بودن آفتاب
 یکسری

عبدالله
عبدالله
عبدالله

بیایند و بگویند که یا حضرت ابراهیم شما ایند که حق تعالی شما را خلیل خود خوانده است و نار را بر شما برده و سلام کرده و شما را
 امام الانبیاء ساخته برای ما شفاعت کنید پیش رب العزت تا این سوال برابر مانند ایشان فرمایند که حق تعالی امروز
 بر خشم است چنانکه کاهی نبوده و نخواهد بود و از من درسته کلام ایهام دروغ شده و از مواخذة آن ترسانم این سبب است
 شفاعت ندارم بروید بسوی موسی که او را حق تعالی کلیم خود ساخته و با او سرگوشی نموده باید دانست که سه دروغ است
 بسبب قصه است اول آنکه یکبار قوم ایشان در روز عید اطعمه گوناگون بخته روی تهنیتها گذاشته و در مای تهنانه را مفضل
 کرده بزریت و تکلف تمام بصحرای آمدند و حضرت ابراهیم را گفتند که شما نیز همراه ما برآئید حضرت ابراهیم ستاره را نظر کرده
 گفتند را بیمار است این یک ایهام کذب بود دوم این که حضرت ایشان بعد خالی شدن شهر در مای مفضل تهنانه
 کشاده و تبرید است گرفته بابت ما گفتند که این نعمتهائی که نذر چیز اینچنینی چون آنها جواب نداده گفتند چرا این سبب است
 چون هیچ جواب ندادند ایشان سائر تهنانه را شکسته گر یک بت کلان را گوش و بینی بریده تبر را برگردان او گذاشته در را
 بند نموده مفضل ساخته بخانه خود آنداشتند چون کافران باز آمدند در تهنانه را کشادند و تهنانه را دیدند و لها سوخته
 و جان با آتش غضب فروخته در تحقیق افتادند که این عمل کرده کیست بعضی مردم کثرت بتان سابق ازین باز زبان
 حضرت ابراهیم شنیده بودند گفتند جوانی ابراهیم نامی را شنیده بودیم که ایشان را ببدی یاد میکرد این کار بجز وی
 کسی نکرده و نتواند کرد پس حضرت ابراهیم را حاضر کردند و پرسیدند که گر این کار کرده شماست ایشان گفتند نه
 که این تبر بدست کلان است همون نما خشم و غضب این دیگر از شکسته است این مرد و جان سوال کنید تا خود بیان نمایند
 این ایهام کذب را دیگر بود سوم آنکه چون ابراهیم علیه السلام شهر خود گذاشته پیش عم خود در حران رفتند در آنجا دختر
 عم خود مسماة حضرت ساره نکاح کردند و از آنجا نیز بسبب مخالفت دین از عم خود جدا شده هجرت نمودند در آثار راه بمصر
 رسیدند در شهر مصر پادشاهی بود چهاره رزن صاحبالی را که میدید بزرگ میگرفت اگر همراه شوهرش میبود و خود شناخته
 میگشت و اگر وارث دیگری بود او را چیزی داده راضی میکرد که نکاح من بده چون حضرت در آنجا رسیدند و این اجرا
 شنیدند متحیر شدند ناگهان مرد ظالم آمده پرسیدند که این زن با تو چه علاقه دارد ایشان فرمودند که این خواهر من است
 زیرا که بنت العم بود و از روی دین حکم انما المؤمنون اخوة با هم اخوت دینی داشتند همین سخن حضرت ساره را ابراهیم
 فرمودند که اگر کسی از شما پرسد که این مرد کیست بگویند برادر من است این ایهام کذب سوم بود و چهار آنکه مردم ظالم چون
 حضرت ساره را بردند حضرت ابراهیم بدعا و التجار نماز استناد حق تعالی همه در و دیوار و غیره حائل را از نظر حضرت
 ابراهیم علیه السلام محو و زائل ساخت چنانچه حضرت ساره هیچ لحظه از نظر ایشان غائب نشدند پس مردم آن ظالم
 حضرت ساره را در مکان او نشانیدند و آن ظالم آمده سکه بزریت فساد با ایشان نمود هر بار از بند شدن نفس
 و دست پازدن قریب مرگ میرسید و از ایشان توبه میکرد و دعائی ربانی خود میخواست و بدعائی ایشان خلاص
 میشد آخر کار مردم خود را طلبیده گفتند که این زن ساحره است زود این را ببرید و حضرت ساره را با ایشان بخشید
 و سلامت پیش حضرت ابراهیم رسانید ایشان آن ملک ترک کرده ملک شام رفتند و سکونت کردند تمام شده قصه

کذب بقیف آدمیم بر احوال شفاعت که چون مردم بحضرت موسی آیند و گویند که یا موسی شما نیکو که حق تعالی با شما بی
 کلام کرده و بشتاب کتاب تورات خود نوشته داده برای ما و بروی حق عزوجل شفاعت کنید ایشان گویند که حق
 تعالی امروز چندان خشمناک است که گاهی چنان نبوده و گاهی نخواهد بود و از دست من قتل قبلی بی اذن بوقوع آمده
 از مواخذه آن ترسانم شفاعت ندارم پیش عیسی بن مریم بروید پس مردم پیش عیسی علیه السلام آیند و گویند که
 یا حضرت عیسی حق تعالی شمار روح خاص و کلمه خود خوانده و روح الامین را رفیق شما ساخته آیات بیانات شمار عطا
 نموده امروز برای شفاعت کنید که ازین هول و بلا ما را نجات دهد ایشان گویند که حق تعالی امروز چنان پر خشم است
 که گاهی نبوده و گاهی نخواهد بود و است من گاهی عین خدا و گاهی سپر خدا را خوانده اند و این قول را بمن نسبت کرده
 من از مواخذه تحقیقات آن ترسانم پیش حضرت محمد صلعم بروید پس مردم پیش حضرت محمد رسول الله صلعم بیایند و بگویند
 که یا حضرت شما محبوب اید و حق تعالی شمارا در دنیا بمغفرت اول و آخر بشارت داده اگر چه حق تعالی بر ظالمین و دیگر
 نبردان گونه پر خشم و عتاب باشد با شما هیچ مواخذه و پرسش نیست شما خاتم النبیین هستید اگر شما جواب دهید پیش که بر تها
 البته برای ما در جناب الهی شفاعت کنید که ما ازین هول و بلا نجات بخشند آنحضرت صلعم فرمایند آری منم امروز برای
 این کار و حق من است شفاعت گرمی پس جناب الهی در آمدن خود مستوجه شوند و حق تعالی در آن روز آشکارا در برابر
 مردم حضرت جبریل علیه السلام را با براق بفرستد و آنجناب بحضور همه سوار شده بطرف آسمان بروند و مردم را در
 آسمان مکانی بجایت وسیع و نورانی معاینه شود و آنجناب در آن مقام در آیند و نام آن مقام محمود است پس چون همه
 مردم در آمدن ایشان را بهینند زبان تبوصیف و ثنائی آنجناب بکشایند و آنجناب او را آن مقام تجلی ذات بر عرش
 مجید نمودار شود و بجزر و دیدنش در سجده افتند تا مدت هفت شبانه روز در سجده باشند پس حق تعالی بفرماید یا
 محمد سر خود را بر دوش هر چه بگویی بشنوم و هر چه خواهی بدم و اگر شفاعت کنی قبول نمایم پس آنحضرت صلعم سر مبارک
 بردارند و جناب الهی را چندان صفت و ثنا نمایند که از اولین و آخرین کسی نگفته است بلکه فرمودند که مرا همچنین وقت
 حاضر نمیشود و درین مقام بعد صفت و ثنا بگویند الهی در دنیا جبریل مرا از جانب تو عهد رسانیده که امروز مرا بر چاه
 میشوم خرسند و شادمان نمایی من امروز و قایم آن عهد می خواهم حق تعالی فرماید که راست گفته است و او برگز
 و بیخ نمیکوید و امروز البته شمارا راضی میکنم و شفاعت شما قبول می نمایم پس بروید من هم بر زمین تجلی میکنم
 و حساب بندگان گرفته هر یکی را بجزای عمل میرسانم پس آنحضرت صلعم بر زمین بیایند همچنان سوال کنند که پرورد
 ما در حق ما با شما چه گفت ایشان فرمایند که حق تعالی بر زمین تجلی میفرماید و حساب هر یکی گرفته بجزای اعمال او میرساند
 درین اثنا نور می عظیم از جانب آسمان بر زمین با و از سولناک فرو آید چون نزدیک سد تسبیح فرشتگان شنیده فهمید
 پرسند آیا پروردگار ما در همین نور است ایشان گویند پاکی و تنزیه حق تعالی راست ما فرشتگان آسمان دنیا هستیم
 ایشان فرود آمده بدورترین کناره نامی زمین استاده شوند و بعد از آن نور می بزرگتر از سابق و او از می پر بر
 از آسمان نازل شود چون نزدیک برسد از ایشان مردم استفسار نمایند آیا تجلی پروردگار ما در همین نور است بگویند

پاکی و تنزه خدایتعالی راست ما فرشتگان آسمان دوم هستیم پس نزدیک تر از فرشتگان سابق جامی گیرند و همچنین فرشتگان
 هر آسمان فرو آیند و هر یکی از دیگری بیشتر و با عظمت تر باشد و نزدیکتر از سابق جامی گیرند بعد از آن ملائکه اگر دعوی فرود
 نزدیکتر از همه استاده شوند پس حضرت اسرافیل را حکم شود که فنج خود بکشد و سنج از صور جمله ایشان بهوش شوند مگر
 حضرت موسی علیه السلام که ایشان را بسبب بهیوشی از تجلی طورا استعداد دیدن تجلی هم رسیده است پس حق تعالی بر عرش
 از عرشهای خود تجلی فرماید و هر چهار کسب آن عرش را هشت فرشته برداشته بر زمین آرند و پایه پیشین را در ابجائی صخره
 بیت المقدس بنهند و زیر آن تخت هفت گره را جامی دهند چنانچه در حدیث شریف وارد شده است پادشاه عادل را
 و آنکه در جوانی بجهان بسیار خاسته و آنکه همیشه بل بسجده متعلق دارد محض برای ذکر و نماز و آنکه شهبانجون و شوق خدا
 گریه بکند و آن دو کس کم برای خدا محبت میدارند و حاضر و غایب یکسان اند و آنکه صدقه میدهند با خفا که هیچکس غیر او نتواند
 نداند و آنکه زنی صاحب جمال و مال او را بخود میخوانند و از ترس حق تعالی بازماند و در روایت دیگر بعضی مردم سواد
 اینها نیز آمده اند و ظاهر است که سایه ایشان در تیزی آفتاب خواهد بود چنانکه گزشت و هر چهار پایه عرش دو دو
 فرشته بر دارند و کیفیت نزول هیچکس را معلوم نباشد چون سبب سلطنت الهی جا بجا قرار گیرد و سراپرد و جامی عزت گردد
 عرش بکشد حضرت اسرافیل را حکم شود که بار دیگر در صورت مردم کند تا مردم بافاقت آیند و درین افافت بتاثر او از صور
 پرده حائل در میان عالم غیب و عالم شهادت شق شود تا مردم را اشخاص ملائکه و جن و صور و اعمال احوال اقوال و
 بهشت و دوزخ و عرش و تجلی معانته گردد و اول کسی که افافت یا بد جناب حضرت خاتم النبیین باشد و بعد از آن بهترین
 که خدا خواسته باشد و این بان بر دشتی شمس و قمر بکار گردد و من آسمان ظاهر و باطن بنور حق تعالی روشن شود این کلام
 اول حرف خدایتعالی بایندگان فرماید نیست که ملائکه را تابندگان را خاموش کنند چون همه خاموش شوند
 ارشاد شود که ای بندگان از عهد آدم تا آخر دم دنیا شامشب روز حرفهای نیک بد میگفتید و من می شنیدم
 و ملائکه من مینوشتند اکنون شما همه یک حرف من بشنوید که امروز بر شما هیچ ظلم نیست اعمال شماست که شمارا نزد من میخوانم
 و جزای آنها بشما میرسد لیکن کسی که خوبی بیابد باید که ستایش الهی بجا آورد و کسیکه چیزی دیگر بیند پس ملامت نکند مگر
 خود را و درین حال حکم شود که بهشت و دوزخ را حاضر کنند تا بندگان حقیقت برود را معانته نمایند و بشناسند
 پس بهشت را با کمال آرایش عزیزت و نعمت بر همین تجلی الهی کشیده بسیارند و دوزخ را حاضر سازند بنهار بیول و بیوت
 عیان ساخته و طعم بر آتش نهاده تا شعله های دراز بر خیزند و شلرهای پی در پی برابر محله های کلان مانند قطارهای
 شتران پی در پی جستن گیرند و آوازه تند تسبیح حق جل و علی و خواستن غذای خود از جن و انس و بتان بنوعی از
 همبیت و قهر او سازد که همه مردم بلرزه آمده بزانو می افتند و اگر یکی عمل نیک برابر بقتاد پیچیده داشته باشد بداند
 که برای این روز هیچ نکرده ام و دوزخ را سری و گردنی باشد و در آن و چشمان که هر سو آتش میبارد که بمسافت
 هفتاد سال و زیاده ازان گرمی و جوی برد او منتشر میشود درین حال حکم شود که یک کس را از دوزخیان که هیچ
 در جهان آسایش و راحت زندگی برابر او نبوده باشد و هیچ غم ندیده باشد حاضر سازند و همچنین یکی را از بهشتیان

که مثل او بتلاعی نقصان بدن و فقر و مرص و ذلت و غم کشتی دیگری نباشد حاضر سازند چون برود حاضر شوند ملا
را حکم شود که این بهشتی را بر لبه و اوزه بهشت ساعتی قائم کرده باز بیاید و این دوزخی را ساعتی برود و دوزخ را
باز آید چون برود و محشر را آید از آن بهشتی پرسند که در عمر خود گاهی ستمی دیدی گوید فی هر گوی و پی و هرگز
من چندان لبریز لذت و راحت است که هیچ سختی در خیال من نمانده و از آن دوزخی پرسند که گاهی در عمر خود آرا
کرده بودی و لذتی دیدی گوید در هر جز من هزاران گونه آلام و بی آرامی با سرشار شده که تصور راحت و لذت
بتو هم من نمیگزرد و بخاطر من نمی آید آن زمان حقائق همه اعمال بصورتها حاضر شوند نماز گوید منم نماز یا الهی حاضر ام
گوید الهی منم روزه حاضر ام زکوة گوید الهی منم حج حاضر ام علی هذا القیاس جهاد و عتاق و تلاوت
و ذکر و غیره همه حاضر شوند هر یکی را حکم شود که شما همه نیکیهها بستید بجای خود با شید که کار خواهید آمد بعد از آن
اسلام بیاید و گوید الهی تو سلام هستی و من سلام هستم حکم شود که حاضر باش و نزدیک شو که از تو مواخذه دارم
و مراد از اسلام اقرار بضمون کلمه خواهد بود و انشا علم بالصواب بعد از آن حکم شود ملائکه که صحائف اعمال هر یکی
پراشتد و حکم شود که صحیفه اعمال هر یک بدست او برسد و از او خواهند پرسند پس اعمال نامه هر یکی بدست او در آید
لیکن مؤمنین را او برومی دست راست و کفار را از پس پشت در دست چپ چون هر یکی در وقت بکند بتقاسم
ایه کریمه ان الله سریع الحساب یک نظر همه نیک بد معاینه شود لیکن حکمت الهی برای اظهار مرتبه و حال هر یکی
اختیار او را باز گزارد پس اول از کافران سوال توحید و شرک باشد کافران انکار صرف نمایند که ما گاهی شرک
نکرده ایم برای الزام ایشان آن قطعه زمین را که بر و کفر میکردند و آنقطعه آسمان را که از زیره او میکردند و آن روز و شب
و ماه را که در او میکردند و حضرت آدم را که احوال او را در ایشان هر روز برایشان اظهار میشود و ملائکه که هر قول و فعل
ایشان میبینند شاهد آید چون از کمال انکار شهادت هیچ یکی را قبول ندارند و بر زبان مهر کرده شود و هر عضو
ایشان را با اعمال خود گویا سازند چون اعضا شهادت دهند او را بر اعضای خود وقف و لعن کنند که ما این همه بر
شما میکردیم اعضا گویند که ما بتسخیر الهی در اختیار شما بودیم اکنون بگم او گوید یا شدیم شما مستکبر بودید که بخافت مالک حقیقی
ما را خود و در بلا کردید و شکر تسخیر ما بجای آوردید و غرض از دادن ما نفهیدید با خر کلمه حق خواهیم گفت پس ملزم شوند و
بشرک و کفر و افعال بد خود اقرار نمایند لیکن ثانیاً عذرهای گوناگون را در میان راه دهند اول آنکه ما تسخیر بودیم و حکما
شمار اند هستیم از جناب الهی حکم شود که من پیغمبران را با سجزه نامی ظاهر و با سر فرستادیم و اینها پیغام مرا با مات تمام شمار
رسانیده اند از آنکه ناکی غافل بودید چرا اقرار نمودید گویند که پیش ما هیچ پیغمبری نیامده است و هیچ پیغام با نرسانیده
پس اول حضرت نوح علیه السلام را در مقابل قوم ایشان حاضر سازند حضرت نوح بگویند که ای سکران و ای دروغ گویند
با و ندارید که من شمارا بن قدرت دراز که نهصد و پنجاه سال باشد بطرق گوناگون ترسانیدم و پیغامهای حق
بجانه تعالی رسانیدم و به تمجحت کشیدم و کوشش کردم و در جلوت و جلوت چه قدر اشارت و حدایت حق
و رسالت نمودم و در هر روز در هر نای لایح آنرا ثابت کرده ام نمیدانید که فلان مجلس شما بنس غفتم شما

چنانچه او دید و همچنین قصه های تبلیغ و انکار سیاد و هندیان کافران انکار پاک بکنند و گویند که ما شما را نمیدانیم و نمی
 شناسیم و هیچگاه از شما پیغام نشنیده ایم پس حضرت حق جل و علا حضرت نوح را فرماید که یا نوح بر تبلیغ خود شاهدان
 حاضر کنید ایشان عرض نمایند که یارب العزیز شاهدان من است حضرت محمد مصطفی اند پس عالمان و صدیقان و شهبان
 این است را حاضر کنند و گویند که شما خبر دارید که نوح بامت خود پیغام الهی در باب توحید و اثبات نبوت رسانیده است
 ایشان گویند ما شاهدیم و گواهییم و حال چنین است بدلیل این آیه و لقد ارسلنا نوحا حالیا قومه فلبث فهم الكفر سعنة الا
 خمیس علی ما فاضهم الطوفان و هم ظالمون کافران است حضرت نوح گویند که شما در وقت ما نبودند باید و احوال ما ندیده ایم
 و گفتار ما نشنیده اید شهادت شما در حق ما چگونه مسموع شود حضرت صلعم فرماید که امت من است میگویی که ایشان
 در دنیا این حقیقت تحقیق از خبر الهی که تو تیر از معانیه است به ثبوت رسیده آنکس این کافران ملزم شوند و همین طریق
 است حضرت بود و حضرت صالح و حضرت ابراهیم و حضرت لوط و حضرت شعیب و حضرت موسی و دیگران هم در جبهه
 مقابل کنند و ملزم شوند و بعد از آن راه معذرت پویند و گویند که فی الواقع نفهمیدیم و خطا کردیم لیکن این موجب
 و دیگران بود و عذاب بر ذمه ایشان بنده و ما را بسوی دنیا بفرست تا عمل نیک بجای آوریم و با حکام تو گرامیم از جناب
 جواب آید که عذر شما مسموع است آنچه حق تفهیم بود ادا کردیم و مدت دراز فرصت دادیم حالا باز گشتن مجال است
 پس اعمال کفار را که نیک بودند در همانجا ضبط کنند و سیئات را برقرار دارند چرا که هر عملی نیک که از برای اصنام کرده
 بودند از جناب الهی مقبول نشد و هر عملی که برای حق تعالی کرده بودند بسبب جهل در معرفت او تعالی مخالفت
 او و ایفاء حق تعالی سبحانه جزائی او را دنیا مستحق بدل نمایند پس فرمان الهی بحضرت آدم علیه السلام رسد که لشکر
 ووزخ از او خود جدا کن ایشان عرض نمایند که الهی بچه حساب فرمان شود که از هزار تن یکی برای بهشت نهند
 خود و نه برای دوزخ این زمان در مردم هولی افتد که بیش از بیان است پس حکم شود که هر کسی که عملی کرده است از معبود
 خود جزائی آن بخوابد پس هر گروه در پی معبود بشوند صورت پرستان را در حانیت شیاطین که بآن صود مستعز
 بودند و کرشمها اظهار میکردند و در خواب بیداری راه اغوا می نمودند و روبرو حاضر شوند و بت پرستان بشهادت
 قدس مناسبت باطن بر پی ایشان شوند و جمیع حضرت مسیح و ملائکه و دیگر انبیاء و اولیاء پرستش میکردند چون
 جمیع صالحین از ایشان بزار بودند و فی الحقیقت در ربانی ایشان شیاطین بودند و بروی ایشان همان شیاطین
 حاضر شوند و خادمان تصفا پسند که آیا همین اند معبودان شما ایشان بشهادت
 دل و مناسبت معنوی گویند که فی الواقع همین اند معبودان ملائکه گویند پس برودید همراه ایشان تا برسانند شما
 بجزائی کردارهای شما این کافران بسبب شدت تشنگی از ایشان آب خواهند خورد و بروی نظر ایشان سراب مانند آب
 نمودار شود چون با آنها رسند آن سراب محض آتش باشد که بظنهای دراز ایشانرا در خود کشد و برای جمیع ازین
 کافران گردنی از دوزخ برآید مانند جانور که دانه التماس میکند و نقار خود بر داشته ایشان برافرو برد و بعضی
 آن آتش رسیده و او را آغاز کنند و استادگی نمایند ملائکه قهری که را برود و دیگر را از سوکشید سر و پا گرفته بر دوزخ

برتابند و همچنین تا آخر جماعه کفار چون همه تا درین آتش که سر و اوی نای و دوزخ است جمع شوند شیطان بر توده
 آتش برآمده همه نار بخورد بخوانند همه با گمان آنکه بر دار است بگر و حیل و نجات برای ما درست کرده باشد رو بد آرند
 او بگوید که بدانید پروردگار شما خدا بود همه احکام او بر حق بود و من دشمن شما و دشمن پر شما بودم و هیچکس را بزور و
 بخود نکشیدم مگر شما را و اوزی داده ام و ترغیب نموده ام و شما بکم عقلی و خام طبعی آن و سوسه را راست پنداشتید
 و در پی آن افتادید پس اکنون ملامت بخود کنید نه من هیچ توقع نجات و سعی در خلاص من چشم ندارید چون این حرف
 ناامیدی در سوائی از ایشان بود بخصوص استماع طعن با هم در آویزند هم هر یکی از تابعان و متبعو عان خواهند که و با
 خود بر دیگری بیندازند و خود و تحفیف یابند لیکن این خیال مجال را گاهی نرسند و روی آرزوی باطل بینند ملا
 قهر هر یکی را کشتان کشتان بجایکه مقتضای اعتقاد دین عمل درست برسانند و گرمی آن آتش هفتاد و هفتاد و زیاده از
 گرمی آتش این جهان است و نگارش اول سفید بود بعد هزار سال سرخ گشت بعد هزار سال سیاه گشت اکنون سیاه
 و دوزخ را هفت طبقه است و هر طبقه را دروازه ایست کلان عالیشان اول برای عصاة مومنین یا کافیرین خلیفه
 که با یکسوی کفر نوعی از اعمال صالح جمع کرده اند مثلاً با شرک یکی را از انبیاء حضرت و حمایت نموده و طبقات دیگر فقط
 برای کفار است مثلاً یکی برای مشرکان و یکی برای مجوسان و یکی برای دهریه و ملاحده و یکی برای کفار یهود و یکی برای
 کفار نصاری و طبقه ایست زیر تر برای منافقان و نام طبقه اول جهنم است و دوم حمیم و سوم سعیر و چهارم سقر و پنجم
 نطی و ششم ناویه و هفتم حطیم و هر یکی از این طبقات و سعته عطیم و غذا بهائی گوناگون و مکانهای نشان مند است
 مثلاً مکانیست که نام او عی است که از سختی و طغیان او دوزخ هر روز چهار صد مرتبه از حق تعالی پناه میخواهد و مکانیست
 دیگر که نام آن زمهریر است و آنجا سردی است و مکانیست که او را جب سخن میگویند یعنی چاه از او چاه است
 که او را طینه انجبال گویند و کوهی است که او را صعور گویند و هفتاد سال بیرون و راندن کافری را بالای او بر
 و از آنجا طرف پایین بغلطانند تا در قعر دوزخ افتد و تالابی است که او را حمیم خوانند پس آن تالاب چنان گرم است
 که چون بلبیب سدل با سوخته ورم کرده تا بینی و چشم پوشد و لب برین ورم کرده تا سینه و ناف برسد و با
 سوخته دمان را تنگ چون در حلق برود و معده و رود و نار چاک چاک سازد و دیگر تالابی است که او را عساق گویند
 چرکین خون و ریم کفار گذاخته و را بنجامع میشود چشمه ایست که او را غسلین گویند بعضی کشتافتها و الو و گیها کفار
 در انجامع میشود و مکانیست خاص برای مشکبران که آنرا اودی هیبت گویند و همچنین مکانهای بسیار و بعضی اهل
 دوزخ برای بسیار کردن عذاب تن نای دراز و پهنای و برهند و بر خیز را و هر بن مومی را ظاهر و باطن بچندین انواع
 عذاب ز سوختن و کوفتن و مار و کژدم و خلائیدن و چاک کردن چو جها و نشانیدن مگسها بر گوشت نو برآمده و
 مانند آن از انواع عذاب ظاهر و در و با و غمها و حسرتها و نا امیدیا و جدال میان خود با و خوشوقتی اعدا گوناگون
 تنبیهات احشای باطن بقدر آن بدنهار دارند چنانچه بعضی کافران را خلطت پوست چهل و دو درعه و دندانها
 مثل کوه با و جایی شستن میان سه منزل راه و دیگر اعضا نیز مناسبت آن بدهند و ازین شدت و حرقت بجز

رسیدن آتش بر گاه بمرن سوخته گردنی الفور بدن تازه بروید تا بران عذاب بچشند و در ساعتی هفتصد مرتبه بدن
شوند که اجزای اصلی ایشان را فنا نیست و گوشت و پوست و دم بدم خواهد ریخت و بعد مدت دراز تر بر کافران سوای
این همه عذابها عذاب گرسنگی شدید چندان مسلط کنند که برابر همه عذابها گردد و بخلق تمام طلب خدا نمایند و حکم شود که
از درخت زقوم که تیر و تلخ و خار دارد و سمی سخت است و در قعر جهنم میروید و مثل این زقوم که از آب گل رسته است بخورند
ایشان برهند چون از آن درخت بخورند گلوگیر و آنگاه یاد کنند که چون در دنیا لغو در خلق بندگی شد آب میگذرند
پس آب طلب نمایند حکم شود که از جمیع بخوراند بخورد رسیدن او بلب لبها سوخته ورم نموده تا ناصیه و سینه برسد و
زبان منقبض شود و حلق چاک چاک گردد و اسعازیره ریزه گشته از در بر آید چون ازین حالت بیقرار شوند مسبوک
مالک که از جمله نوزده ملک موکل بدوزخ رئیس مطلق است عاجزی نمایند که ما را مرده ساز تا ازین ایام بر هم بجا
نزار سال و ناله و زاری نامی بسیار جواب گوید که شمار برای همیشه پیدا شده اید از موت چه حرف بعد از آن هزار
سال دادا کنند فریاد نمایند خداوند جان ما را بستان و ما را بر حمت خود ازین عذاب برهان بعد از آن سال حق تعالی
فرماید که خاموش شوید با من سخن نگویید که شمار بر آمدن نیست آنگاه بگویند بیا نیتا صبر کنیم که انجام صبر آرام و کشتی
ست پس حق تعالی را بزراری و عجز هزار سال یاد کنند بعد از آن سال نا امید گشتن شوند و بگویند که برابرست ما را
بیقراری و صبوری بچگونه امید خلاص نیست حال کفار و آمد و رفت ایشان در دوزخ از جای بجای و آن
محشر بجهنم و از گون بروی باشند پایها طرف بالا شوند و سرها طرف پایین ایستاده باشند و همین حال از
موزیات راه پرینز کنند و در همه جمع از ایشان سخن شوند بصورت سنگها بعضی بصورت گربهها و من موشها و
بعضی بصورت بوزینه و بعضی بصورت خرما و بعضی بصورت مارها و بعضی بصورت دیگرها و بعضی را که کمال کردن کشتی
و تکر باشد در محشر بقامت مورچهها آرند تا در کمال فست پانال باشند این است حال کفار اما آسمان که در محشر
باشند بر مراتب گوناگون باشند جمیع محض نظر بر جلال خدا با یکدیگر محبت و ملاقاتها و جدائیها داشته باشند
منبر نامی نور طرفین تبلی حق باشند و جمیع کمال توکل آراسته نظر در سائر مهمات دین و دنیا بغیر از حق ندارند
روی نامی ایشان را مانند شب چهارده ساخته برای جنت از سائر جمع بی حساب کتاب جدا سازند
و جمعی را که با ترک دنیا فقر گشتی بحقوق جهاد قیام داشتند نیز بی حساب کتاب برای جنت جدا سازند و جمعی دیگر را
که قیام لیل کمال حضور و ادب می نمودند با اسم سادات الناس مخاطب مقرر ساخته نیز بی حساب کتاب برای جنت
جدا سازند و بعد از آن جمعی را که در پیج لحظه خلا و ملا از شغل طاعت و عبادت غافل نبودند در حضرت و عشرت
حمد و شکر الهی نمیگزاشتند مباحی و سغز با اسم اشرف الناس نموده امتیاز بخشند و سائر مومنین را از صالحین
و دیگر منافقان را که بدعوی ایمان شریک ایشان بودند فرقه نامی مختلف سازند اهل نماز یکجا و اهل صلوات یکجا و اهل
صدقات و اهل حج و عمره یکجا و اهل جهاد یکجا و اهل خدمت و تواضع یکجا و اهل احسان و حسن خلق یکجا و اهل ذکر و
اهل باور و یکجا و اهل خوف و اهل نرم یکجا و اهل عدالت و انصاف یکجا و شهیدان یکجا و اهل صدق و وفا یکجا و

اهل علم و علمداران کجایان یکجا باشند و عوام کالایان کجایان و حاکمان ظالم کجایان و خونیان کجایان و زانیان
 و دروغگویان کجایان و زردان کجایان و غارتگران کجایان و رنجاندگان مادر و پدر کجایان و تلف حقوق کنندگان کجایان و شراب
 خوران کجایان و سودخوران کجایان و رشوت خواران و مال خواران تیمان کجایان و مانغان زکوة کجایان و تارکان صلوة کجایان و غایبان
 امانت کجایان و شکنندگان عهد و پیمان کجایان باشند و همچنین هزارها گروه باشند و هر است همراه پیغمبر خود باشند و از این
 گروه تا که جامع دو صفت و سه صفت و چهار صفت و همچنین جامعان اوصاف نیک بد باشند جدا جدا شوند و
 مانغان زکوة جانوران را در صحرا بر پشت بخوابانند و آن جانوران را حلقه کرده بروی بجزرانند تا بسایه پاها پاگال کنند
 بدندانها بکنند و بشاها بزنند چون یکدوره با انجام رسانند و در دیگر شروع نمایند و همچنین با خواران را بشکل
 آسینب و بر خیزانند و شکمهای ایشان مانند حجر ناپرا از مار و کژدم سازند و مصوران را تکلیف دهند که در آن صحن
 روح اندازند و خواب دروغ گویان را تکلیف دهند که در دو جوگه زشت و ناحق خاموشی گیرندگان را همیشه گناه
 در گوشش اندازند و همچنین بعضی فاسقان را در مواخذه و معاتبه دارند تا آنکه زمین محشر بالکل از کفار خالی شود و
 درین هنگام حق تعالی بجمیع مسلمانان که از هر فرق و ملت بوده اند و در محشر یکجا جمع شوند عیان کرده بگوید مردم
 همه اهل دین و مذهب بجای خود و رفتند شما چرا همین جا ماندید ایشان بگویند اهل دین همراه معبود خود رفتند
 چون معبود ما را همراه خود خواهد برد خواهیم رفت آنجناب فرماید که منم معبود شما همراه ما بیاید لیکن مردم آنصورت
 نشناختند که تجلی حق است بگویند سپاه میگیریم بخدا از تو هرگز معبودمانیستی از آنجناب خطاب شود که شما معبود خود
 دیده اید گویند ما را چه مقدر بود که معبود خود را توانستیم دید پس از آنجناب خطاب شود که شما را از معبود خود
 نشانی هست که بان میتوانید شناخت گویند آری پس آن تجلی مستور شود و تجلی دیگر نمایان گردد و از میان
 آن پرده را برداشته آید پس همه اقرار نمایند که تویی پروردگار ما و همه بسجده افتند مگر منافقان که همه پشت
 کرخت شود و بجای سجده پشتها بيفتند باینمائی تمام ازان حالت بر خیزند و آن تجلی معظم در هوا پیش پیش روان
 گردد و حکم شود که پشت را رو بر آورند و دوزخ را در میان زمین محشر و پشت بگزارند و در ظلمت شدید روان
 شوند و هر است همراه پیغمبر خود روان شود اهل ایمان را دو مشعل عنایت شود یکی پیش رو و دوم بطرف
 دست راست و آنان را که کمتر اندیک مشعل و کمتر ازان را مشعل در دست باشد و ناقصان را نوری افتد
 ناخن تراگشت و ناقص ازان را نیز اندک نوری باشد بر تراگشت مانند کرک شب چراغ که گاهی بدید و
 گاهی تاریک شود و منافقان را مطلق نور نباشد بعد نور دیگران بروند تا آنکه کناره دوزخ برسند آنجا پل بر
 قائم کرده باشند که باریک ترست از سوی و تیز ترست از شمشیر پس حکم شود که ازین پل بطرف جنت بگذرند
 گویند که راه آن پل پانزده هزار ساله راه است بیخ هزار سال برای بالارفتن و پنجاه هزار برای هموار رفتن و پنجاه هزار سال
 برای فرو آمدن و در بعضی روایات حساب عمال در زمین محشر میشود و موافق آن بر پل میگذرند و در بعضی روایات
 بالای آن پل بهشت جا صحرای است پنهان و در بنیاد و وسیع که همه مردم در آنجا پس پیش جمع شوند و قرار گیرند

در آن صحرا ترازو نماید برای وزن اعمال استاده است و در هر حساب یک نوع اعمال در پیش در جای اول حساب نماز است
و دیگر عبادت بدنی مثل روزه و اذکار و دعوات که در عرض خود چند نماز بر زمره خود میداشت و چند نماز او کرده است
و بچه نوع ادب ظاهر و باطن بجا آورده است و نوافل چه قدر گزارده اگر فرض تلفت کرده باشد بقصد نقل همسنگ کفیر
گرداشته و نماز صورت انسان شده حاضر شود آنکه تمام است تندرست باشد و آنکه باور او و او کار است مزین بلباس
زیور باشد آنکه ناقص است نقصان در صورتش بود و همین دستور حساب روزه باشد در صحرائی دیگر و علی بن ابی طالب
حساب کوفه و سایر عبادات مالی همین وضع باشد زیرا که همین رابطه در جمله اعمال جاری است و در صحرائی دیگر عبادت
مرکب چون حج و جهاد با کافران و در صحرائی دیگر از اخلاق و احوال قلب زهد و حرم علوم و ثبات و در صحرائی
دیگر از جنایات قتل و جراحات و در صحرائی دیگر از جنایات احوال و اکل و شرب عقود فاسده و در صحرائی دیگر از
جنایات حقوق خلق از نهبها بعد بخت شدن حساب از تصنیفات اعمال و هر تصنیفات آنها و از کفارات اعمال بد و
جست کردن آنها و از اعمالیکه از طرف دیگران بدعا و احسانها و مکافات از ظالمان که بر زمره او ثابت شده است
کاغذش را درست نموده بر پل صراط روانه سازند موافق حساب خود در راه پیش آید و حقوق مظلومان را اندازند
قرمانند و بر آبر آن حسنات ظالمان بظلومان دهند و اگر در پیش ظالمان حسنات نماند گنایان مظلومان بچنان اندازه
گرفته بر سر ظالمان نهند و مسلمانان را سبکساز سازند و درین مکافات ایمان را و اعمال قلب او داخل نمیسازند و اعمال
بدنی را تبدیل و نقل میکنند و این تبدیل و نقل اول در نوافل شود و چون کفایت نکند در فرائض نیز جاری
سازند و بعضی مردم صاحب همت باشند که نظر بر اعمال نداشته است بر فضل خدا گماشته بعضی حسنات بجنایات
بی مکافات بخشند و چندین برابر آن از فضل خدا بیا بند چنانچه در روایت است که دو کس برابر در مقام وزن
حاضر شوند یکی باشد که میزان حسنات و سیئات او برابر باشد که اگر یک حسنه بخیز ایند آن پله گران تر شود و
ستون بهشت گردد و دیگری باشد که در مقابل سیئات بگلی یک حسنه دارد اول را حکم شود که از دو ستون آن
و حق داران خود یک نیکی بسیار تا مستحق بهشت گرددی از هر کسیکه توقع میداشت التجا نماید کسی با او مساوات نکند
چون شخص دوم این حالت دریافت نماید بگوید چون در مقابل سیئات من یک حسنه است و ترا باین همه خوبها
کسی یک حسنه نداد مرا که خواهد داد ازین یک نیکی من چه خواهد کشت و این نیکی بتو بخشیدم برو بهشت من
وانم و خدای من پس او سبحانه عم تو را فرماید که هر دو در بهشت بر بند و در درجه برابر سازند و وزن اعمال
در ترازو بطور آن نوشته و آن چیز پاکه بآن تقرب در جناب الهی هسته اند مثل آب صنوبر و خون و گوشت قرمان و بول
و سرگین اسپهائی جهاد و بچه نائی خود که بر سوت ایشان صبر کرده باشند در میزان داخل سازند و کلمات
و تعظیم حق تعالی بقدر وسعت معرفت گوینده پهناد کثاده سازند و گرانی اعمال بقدر قوت یقین و کمال
اخلاص و جای گرفتن در ته دل باشد چنانچه روایت است که یکی باشد که او را نود و نود طوبار بدی باشد و هر طوبای
بد نظر از مشرق تا مغرب چون ببینند امید از نجات قطع نماید گویند ترا نیکی هست و زشتگان نیکی او حاضر سازند

یک برات یعنی چینی خورد حاضر سازند چون ببینند بگویند که ای خداوند این برات در برابر این طومار چه قدر دارد
 چرا بوزن این مراد سوامی سازی چو لایق دوزخ مالک تویی هر جا که خواهی بفرست رب لغزه فرماید که پیش ما ظلمت
 آن را وزن بکنند آن برات سنگین شده بر زمین نشیند و آن طومار بر هوا رود و همین آن سزاوار بهشت گردد و در
 گمان کاتب بحروف آنست که آن یک برات شهادت خاتمه با سحر است که گناهان تمام عمر را محوی سازد و الله اعلم
 اما اختلاف است علماء که میزان و صراط یکیکند که تمام خلق کار خود از آن بگیرند یا یک نوع میزان است که خریبا
 بسیار دارد و همچنین یک نوع صراط است که افراد بسیار دارد و مقتضای آیه کریمه و بضع الموازين القسط لیوم القيمة و لا
 کند که ترازو با بسیار است و این قیاس دریافت می شود که صراط ما بسیار باشند خواه برای هر شخص خواه برای هر
 امتی خواه برای هر فرقه و الله اعلم آنچه چون از زمین محشر بر سر بل رسند نما شود که ای اهل محشر چشمها پوشید که فاطمه
 بنت محمد رسول الله صلعم بر پهل میگزرد و یک جیبی مانند برق در خشان بگذرند و بعضی مانند باد تند و بعضی مانند آب
 و شتران روان بعد از آن بطور خویش روان بعد از آن بخت کشان کشان و از میان آتش شرابی در آن
 سرکشند کسی نجات یابد از ایشان و کسی را با جزای بدن برسد و بعضی سلامت مانند و بعضی را کشیده در آتش
 اندازند همچنین از هر دو جانب این بل قربت و امانت همراه شوند و آنان را که حق تلفی ایشان کرده بودند در آتش
 افکنند و مردم را در دو اعمال صالح ناز و روزه دستگیر شوند و خیرات آن آتش حاصل گردد و قربانی شواری شود
 و از کمال هول مقام از کسی صد بار بخیزد و دیگر بخیزد و در حق استان گویند رب سلم سلم چون نوسنان بر صراط ایستاد
 منافقان در ظلمت گرفتار مانند فریاد کنند باری اندک انتظار ما هم کشید تا در نور شما ما هم روان شویم ایشان بگویند
 قدری پس پشت خود بگردید و از غم اینکه ما نور آورده ایم شما هم بیاید چون پس پشت خود بگردند در اینجا ظلمت
 بیکران بینند در آن هول عظیم در یابند و با ضطر تمام برگردند و ببینند که بر کناره پل دیوار است و دروازه است
 فراز کرده بجزع و فریاد نمایند که ای ما همراه شما نبودیم که ما را همراه نیگیرید مسلمانان گویند که آری بودید بظاهر با او
 باطن شک و شبه داشتید و در حق ما ندیدها اندیشه میکردید و عزت کفار انتظار می نمودید پس از دروازه جان باریان
 بلحق شوید که ناگاه در همین آتش شعله های آتش ایشان را در گیرید و بجهنم کشد و در طبقه پائین سرفروا اندازند و مسلمانان
 بهمان کشاکش در گزشتن باشند و جمعیکه مانند برق و باوتند و نیز قومی گزشته باشند گویند شنیده بودیم که
 در راه دوزخ می آید ما هیچ ندیدیم و دیگران که سلامت با اینها ملحق شده در صحرائی آن طرف پل صراط توقف کنند
 و از شکایتها که در دنیا با هم داشتند سوامی معاصی بگلی شوند و تراصی نمایند پس جناب نبوت صلعم بدست خود
 قفل حبت کشاده مردم را در بهشت رسانیده خود متوجه اهل دوزخ شوند و تفقدی از امت خود فرمایند درین
 است آنحضرت صلعم چهارم حصه مجموعه بهشتیان باشد پس چون خبر داده شود ایشانرا که چندین هزاران هزار در
 دوزخ افتاده اند آنجناب مقتضای آنکه رحمة للعالمین اند محزون شوند و در جناب الهی التیام نمایند که الهی است مرا از
 دوزخ خلاص فرما این شفاعت هم بدستور شفاعت سابق کبری بعد سجده هفت روز و شتر عجیب و غریب بجا آورند

پس از جناب الهی حکم شود که هر که در دل او برابر یک جوانان باشد بر آید و بتاعت آنجناب بنیامی دیگر هم شفاعت است
خود بکنند پس آنجناب بچشم الهی فرشتگان را همراه گرفته در امت خود برکناره دوزخ تشریف آورده فرمایند که ای
یاران دوستان و عزیزان خود را یاد کنید و از حال آنها نشان دهید تا آنها را ملائکه از آتش بر آرند شهیدان و شفاعت
هفتاد و کس حافظ شفاعت ده کس و عمار و اولیاء را موافق مراتب خودشان صد و هزار را شفاعت دهند و موافق
اطهار ایشان ملائکه در آتش غواصی نموده بر آرند و درین شفاعت پیش از همه نجات عاصیان اهل بیت باشد و همچنین
در شفاعتهای دیگر چون این شفاعت با انجام رسد مردمانیکه اینقدر ایمان دارند بر آیند است آنجناب صلعم در جمیع
استها که نیز نجات یافته اند نکست گردند پیش ازین شفاعت برع بودند بعد ازین پیغمبر صلی الله علیه و سلم باز تفقد است
خود نمایند که حالا چه قدر دوزخ مانده اند مردم عرض کنند که هنوز هزار تا در آتش هستند پس بار دیگر بدستور سابق
در جناب الهی شفاعت فرمایند حکم شود که هر که اهل سنگ است خردل ایمان در دل باشد او را نیز از دوزخ بر آید آنجناب
بدستور سابق اصحاب عمار و اولیاء را فرمایند که هر یک از شاخه شکان و متوسلان خود یاد آید و از آتش بدون
گنایند موافق فرموده بعمل آرند و هزاران هزار کس از آتش بر آرند و این زمان است آنجناب نصف اهل بهشت
باشند بعد ازین شفاعت باز تفقدی بحال است نمایند و بعد از دریافتن احوال عاصیان در جناب الهی بار دیگر
بدستور سابق شفاعت کنند و اذن یابند تا هر که بقدر ادنامی خردل ایمان باشد بر آرند پس همان دستور سابق است
آنجناب بچشم ایشان خلق عظیم را از دوزخ بر آرند و در شفاعت سوم است آنحضرت صلعم برابر همه استهای دیگر گردند
و بعد ازین باقی نمانند از اهل توحید مگر جمعی قلیل که توسل پانینداستند بنا بر آنکه از احوال ایشان خبر نیافتند بلکه
با نکار شتافتند پس پیغمبر صلعم در حق ایشان نیز شفاعت فرمایند حق تعالی فرماید که این سفوح بشما نیست بلکه اینها
من نجات میدهم درین اثنا در دوزخ چنان واقع شود که مشرکین اهل توحید را که باقی مانده اند در طعن و ملامت کشند
و گویند که شما با ما در دنیا بر توحید بحث و جدال می نمودید و حقیقت خود ثابت میکردید رایگان محض شد توحید شما هیچ کار
نیامد ما دشمنان شدیم و بیجا مانده ایم پس غیرت الهی بچویش آید که آیا توحید ما را برابر شرک خود کردند مگر بغرت من
موحد را برابر مشرک نکنم پس بدست قدرت جمله موحدان را در آخر آن روز که پنجاه هزار ساله است از نار خلاص دهند و
این جمع را که از نار برآمده اند بنهایی ایشان مانند نکست سیاه شده باشد در نهر آب حیات که رو بروی دروازه
بهشت است اندازند ایشان به برعت تمام بروند و قالبی ایشان در دست و تری تازه شوند پس در بهشت در آرند
و بر گردنهای ایشان داغ سیاه بماند و مدتی در رلقب ایشان در تبت جهنمی باشد بعد مدت دراز عرض کنند که
خداوند همچون ما را از دوزخ خلاص فرمود آن اثر و لقب نیز از ما زایل گردان بقبول و رحمت الهی آن نشان جان
لقب نیز زایل شود و آخر کسی را که از دوزخ بر آرند و در بهشت در آرند مردی باشد که او را بر آورده برکناره دوزخ
نشاند چون ساستی بخود باز آید و راستی از آن برنج سیاه یا به ناله و فغان آغاز کند که روی من از اینجا گردید
پس حق تعالی از عهد و پیمان گیرد که سوائی این چیز دیگر طلب کنی چون موافق حکم بد بر دلش بگرداند بعضی

اشجار خوش سبزه و خوش بو در قریب جنت او را نمودار شوند پس با زنا و فریاد آغاز کنند بعد عمو و بسیار ترک دنیا
 طلبی بآن درختها برسد و همین ترتیب چندین اشجار و مکانات دیده مشتاق شود باز نقص عمو نماید و بعد عمو با آنجا رسد تا آنکه همان
 در بهشت آید و رونق بهشت دیده بقرار شود و نقص جمع عمو و سابقه با کمال تمام خواستگار و دخول بهشت گردد پس ازین
 دخول جنت دهند اما بخیال او افتد که جنت معمور است گنجایش او ندارد پس عذر تنگی مکان آورد حق تعالی فرماید که
 برو آنجا بجای بسیار است عرض کند که ای خداوند مگر با من است هزار میکتی و تو رب العالمینی حق تعالی در مقابل او صورت
 ضحک ظاهر سازد و بفرماید که آرزو کن چون همه آرزوئی او ختم شوند بقیه آرزوهای دنیا او فریاد و مانند چون همه آرزو
 او منقطع گردند بفرماید که ترا این آرزو ما و ده چندان از نعمتهای بی شبهه و مثال عطا فرمودیم و این حال او نامی
 اهل جنت است در منزلت با جمده چون اهل بهشت بجای خود قسرا گیرند در اوقات ملاقاتها و صحبتها یاد کنند که فلان
 دوزخی با ما چنین و چنان خصوصیت میکرد اکنون حال او چه باشد پس حق تعالی در پائین طرف دوزخ کشاده سواد
 و در بینائی قوت دید که ببینند و از و پرسند آن دوزخی بعد زاری طلب آب طعام جنت نماید ایشان جواب دهند که این
 نعمتها - بر شما حرام است گویند بیان کنند که عدای حق تعالی را چگونه صادق و واقع یافتید گویند ما خود همه و عدای
 صادق و واقع یافتیم ایشان چون پشیمان و عاجزی ظاهر سازند بپشتیان چنان در مثال قرار گیرند از اهل و عیال خود
 نیز نجات یافتگان اند تقصص نمایند ملائکه گویند که در منازل خود بحسب احوال خود ما هستنید بپشتیان گویند که ما را بدون
 ایشان هیچ لذت و راحت نیست ایشان را بارسانید گویند که اینجا بر نفس گرفتار عمل است بی عمل چیزی نیاید بپشتیان
 گویند بروید و در جناب الهی عرض دارید که خداوند ابر تو روشن است که ما را در دنیا بودیم یک کسب سعادت و خدمت بزرگ
 میکرد و همه عیال او پرورش می یافتند و پرورش شان موجب خنکی چشم ما میشد اکنون ما خدمت و بندگی مثل شما
 لگرم لاکریم بجای آوردیم چگونه اهل و عیال و احباب خود را از نعمت شما محروم داریم امید داریم که او شان را بارسانید
 حق تعالی حکم فرماید که بی او شانرا بایشان رسانید و اسباب نعمت آنها آنچه مناسبین درجه عالیت از سر کار ما
 همیاسازید که قسمت نعمت ایشان باعث نقصان نشود پس عیال هر یکی با جمع شوند بطفیل ایشان نعم عالیه سو
 جزای اعمال خود متنعم گردند و جناب ثوابت را در جنت نیز برای رفع درجات شفاعت باشند که موافق محبت و تقرب
 آنجناب درجات فوق الاستحقاق یابند و بعد در آمدن همه بپشتیان منادی در میان بهشت و دوزخ ایستاده
 ندا کند که ای اهل بهشت بخناره دیوار بهشت بیایید و ای اهل دوزخ بخناره دیوار دوزخ بر ائمه اهل بهشت
 که ما را بوعده خلود در آورده بودند حالاً چرا سیل بند و اهل دوزخ بفرحت تمام برآیند که شاید ما را حکم مغفرت شده
 باشد و ما را از نار می برآرند پس چون همه با حاضر شوند موت را بشکل گو سفند ابلق حاضر سازند و بگویند که این را
 میشناسید هر یکی گوید که خوب می شناسیم چرا که کسی نیست که موت را نه چشیده باشد پس او را فریاد کنند بگویند
 که فریح کننده او حضرت یحیی بنجبر اند پس منادی او آزد بد که ای اهل جنت همیشه باشید که موت نیست و ای
 اهل دوزخ همیشه باشید که موت نیست اهل جنت را چندان خوشی افزاید که اگر موت فنا نیست شادی مرگ

میشوند و اهل نازلیندان اندوه افزاید که اگر موت فنا نمیشد شاید که از شدت غم می مردند پس حکم شود که در روز نای نوز
 را بر بندید و بر پشت آن شمشیر نائی گران آتشی بکشید تا اهل دوزخ هیچ خطره بر آمدن از آتش بخاطر نیارند و اهل جنت
 بفرغ خاطر بعیش و عشرت مشغول باشند بآبهای دیوار جنت بسیم و زرست که خشتی است از زرخشتی است از سیم و بجای گل
 مشک از عطران است مصفا نائی او دروشه نائی او از زرد و یا قوت و بلور و چمنهای او مصفا و منزه و بجای سنگ نیره
 در آن چمنها جوهر افتاده باشند و از مرد و از مرد و لعل غیره نیز درختانش را پوست نقره و طلا و شاخهایش
 بل خار و بی خزان و در میوه اش اصناف لذتهای طعام و نیا و در زیر آن نهرها که هر دو کناره اش مصفا و موزون و
 مرصع باشند و نهرهای آنجا بر چهار گونه است یکی از آب شیرین سبک خنک است یکی از شیر که ذائقه اش از شیر ماندگ تغییر
 نمی پذیرد و یکی از شرابهای شیرین خوشترنگ خوشبو و فرحت انگیز و یکی از شکر مصفی کف گرفته و سوائی این نهرها
 چهار قسم نهرهای است چشمه دیگر اند که یکی کافور نام دارد و خاصیت او خنک است و دیگر زنجبیل نام دارد و سلسبیل
 و خاصیت او گرم مانند تهبو او چائی سووم تسنیم است که از کمال لطافت معلق در نهرها جاریست این هفت آب
 بهشت است و این چشمه ها که مستند ازین هر یکی در خانه مقربان حوضی میرسد و خالص میجوید و اما اصحاب الیمین که در تهنه
 کمتر اند ازین چشمه ها شیشد تا سر بهر با ایشان مرتعی شوند و ایشان بر آسائید نیهائی خود مانند گلاب بید مشک
 اندک اندک آمیخته میخورند و در وقت دیدار حق سبحانه تعالی چیسرق دیگر عنایات خواهد شد نام او شراب طهیر
 است که از همه افضل شرف است ع ذوق این می نشناسی بخدانا نچسب و درختهای آنجا با وجود بسیار بلندی و
 سابع گسری چنان ماسحوب باشند که هرگاه بستی میوه بکی بچشم رفعت نگر و خود بخود آن شاخ چندان مائل شود که
 بل حرج بدست خود تناول نماید هر ششهای جنت و لباسهای ال جنت همه از شگفتن گلهای بیرون می آیند بر قدر
 آنکه با آن قطع نموده رنگ خوب است که در وقت آن که سفین شده آنکه بسیار با یک است بطور پارچه لاهی
 و سرد رنگت چو سندس نامیده میشوند آنکه سمن است بر ستور افسر محمودی است برق نامیده میشود و لطافت
 لباس جنت بحدیست که از زیر هفتاد و چهار جسم نظری آید و در جنت نه گرمی است و نه سردی است نه شعاع آفتاب
 و نه تاریکی بلکه حالتی است مانند حالت هیچ بر سن بین از طبع آفتاب لیکن نه بان در جبهه نهران چند مراتب یا ده
 و این پوششی مستفاد است از نور عرش نه از شمس نه از قمر چنانچه واروده است که اگر یک فی زمین بر تواند از دور
 زیور و لباس نریش چنان در روشن کند که شعاع آفتاب بل رونق بنظر آید و در جنت از کثافتهای ظاهری بول بر
 و حرث و لعاب بان و آب بلخی و چرک بدن و گوسن هیچ نیست مویا بر سر باشند و پیش و برودت و موی دیگر با که در
 حیالی پیدا میشوند هیچ نباشد و بیماری نیست و کثافت باطنی از کینه و بغض و حسد و تکبر و عیبی فی هیچ نباشد و خواب
 نباشد برای غلظت و استراحت رغبت بسایه با و مکانهای مسقف کنند برای ملاقاتنا از نرست بجهت و نیندا
 میل کنند و غلظت غلظت بجزق معطر و ترون معبر و دفع میشود و هر قدر که بخوردند غلظت غلظت میسوزد و تجرد گرانی گاهی
 نشود و صحبت نهران نبات لذت باشد و انزال بجز بیع هیچ فرست بخش باشد و زنان را بعد فراغ از حاجت بکار

جنت
 جنت

عود کند نه آنچنانکه موجب نیاوالم و ملوث شدن بدن باشد و سیر و حرکت مردم در بهشت بر مرکبها و تختها نبوی
 از حضرت است که در ساعتی راه ماه قطع توان کرد و در بهشت قه ما و بر چها و بنگله ناپاشند از یک رو اید و یا قوت و
 زرد و بلور و دیگر جوهر رنگارنگ که بلندی آنها شصت میل باشد و عرض او نیز موافق این قدر باشد زیرا که مناسبت
 است که اگر عرض و ارتفاع مکان برابر نباشد ناموزون شود و در هر گوشه از آن خانههای مردم باشند که یکی دیگر
 نمی بیند و همه خدام و احشام و ازواج و خواص یک شخصند مالک آنها هر وقت که میخواهد برایشان گزرسیند و ملاقات
 میکنند و آسایش می نماید و بهشت هشتست هفت برای سکونت مردم و هشتم برای حصول دیدار با جماعت
 گویا بارگاه الهی است و نامهای بهشت این اند جنت الما و محو آرا المقام و آرا السلام و جنت الخلد و جنت النعیم و جنت
 الفردوس و جنت العدن و جنت الفردوس اعلائی جنتهاست و اعلی ترین طبقها جنت العدن است که هر شب حق
 تعالی جل شانده و عم نواله در آن تجلی میفرماید و گوناگون نعمتهای تازه و عنایت های بی اندازه می آفریند و دیگر
 میگزارد و جنت هشتم در نام او اختلاف است این عباس گفته که نام او علیین است و مخصوص قرآن مجید است
 که علیین قرآن جنت و جای حضور مقربان ملائکه و بنی آدم است نه طبقه جنت و بعضی علماء جنت الکلب گفته اند و این
 ما خود از آن حدیث است که مسلمانان جمع میشوند بر کتبه های مشک پس با وی خواهد وزید که آن مشک را بر جامها و روی
 ایشان خواهد ریخت و معطری ایشان مضاعف خواهد شد در همین حال حق تبارک تعالی تجلی خواهد فرمود و با هر کسی که بقدر
 او از انوار و برکات رحمت خواهد شد مخاطبه میشود و در اعتقاد فقیر نام آن مقصد الصدق است و آن مقتبس از ای کثر
 ان التقیین فی جنات و نهرفی مقعد صدق عند ملک مقدر و روی است که عدد درجات جنت بعد آیات قرآن مجید است و
 اعلی درجات جنت علی الاطلاق درجه اسیست که نام آن وسیله است و آن مخصوص است بحضرت خاتم النبیین صلعم و خاتمه
 است که صاحب حکم و زیر دارد که هیچ فیضی و نعمتی باهل جنت نرسد مگر بطغیله او و دست او و کیفیت این طبقات است
 که یکی دیگر بر اعلی نیست بدستور سقف خانه بلکه سقف همه عرش الهی است و این همه بدستور پائین باغ و بلند باغ اند و یکی
 در وسط دیگر است گرداگرد یکدیگر بچکسی حاطه بوسعت او نتواند کرد مگر خالق او رب لغت جل شانده و عم نواله و مردم پائین را
 مردم طبقه اعلی چنان می نامند که گویا ستاره است بالای کناره شرقی یا غربی آسمان این قدر معلوم است که جنت الما و زیر
 است و جنت العدن در وسط جنت الفردوس سیانه همه و بالائی همه است و ادنای اهل بهشت را ده چند مجموعه آرزوهای
 دنیوی او بدینند و موافق بعضی روایات ملک او که گنجایش ملاک باغات و خوبها چشم و خدم و مراکت اسباب
 لذت و عزت و کند مسافت ششاد ساله راه خواهد بود و دیگر از تخالف بهشت است که بعضی میگویند طمان خوش
 بنشیند چون در آنجا نهند از بهنایت خوش رو خوشن بو با لباس فاخره و زیوریش قیمت نوجوانان از آن بر آید مالک خوش
 بهشت است و بار باشد که است اهل بهشت همه بر قامت حضرت آدم شصت فرساع بذراع مردم دنیا و اعضای دیگر
 معاصی را از او دور باشد و در صورت سیه خوشش نیند و خوشش تقطیع در صورت هر یک مانند کسی که در غیر
 آن است با چنان ماردند و در این دربار و ایشان چنان بباری باشد که در دنیا بی تکلف نفس حار است نعمتها

جنت همچنان که لذتهای بدنی بخش همچنان لذت باطنی بدریافت انوار و جلالت الهی بخت بشما سبحان الله درختی است
 در جنت همچنان که لذت ذائقه می بخشد جان ببلذت باطنی بدریافت انوار و تجلی باطنی تعالی استناد محظوظ سازد و این جنت
 را انواع نعمت لذت باشد و فضل نعم دیدار رب العزیز جلش است مردم در دیدار الهی بر چهار مرتبه باشند جمعی
 باشند که در سالی یکبار باین نعمت عظمی مشرف شوند و جمعی در هر جمعه و جمعی خاص باشند که در روزی دو بار مشرف
 شوند چنانچه وارد شده است که ادا کردن نماز صبح و عصر بختی و آداب و عظیم در تحصیل دیدار در مثل این دو وقت
 می نماید و جمعی دیگر اخص است که بمنزله غلامان و کنیزان حضور پادشاهی باشند که هیچ لحظه از ایشان پرده نیست
 و طریق دیدار آنست که بالای صفت طبقه بهشت طبقه هشتم است که میدانی است بس فراخ که در آنجا حورست قصه
 زین عرش در آنجا که سپهائی نور و زرد و یاقوت و مروارید و سیم و زر و غیره بحسب اتمها آماده میشوند و هر
 را که کسی نیست بر تلهای مشک غیر نشاند و در آن بنساط و سرور بچکسرا اندوه کدام مرتبه نیست هر یکی
 بجای خود خوشوقت باشد و درین حال بادی خنک خوش آینه بانواع طیب ایشان و زرد بوجهی که گاهی مثل
 آن ندیده بودند در دنیا و در بهشت درین حال حق تعالی تجلی فرماید بر آنها که جمع شده اند بوضعی که بچکسرا
 دیگر نباشد و هر یکی چندان قریب بیند که رازهای دل خود بنوعی که دیگری نداند عرض تواند کرد و خطاب بجناب
 سزا و جبرامیتواند شنید درین حال بلا تکرار حکم شود که شراب طهور هر یک برسانند و نعمتهای غیر مکرر محظوظ
 سازند و بنندگان را چندان استغراف بر لذت دیدار باشد که همه چیز با سوامی او فراموش میکنند و تمام نعم جنت
 در برابر آن بجوی یعنی خزند چون از بنجا حضرت شوند در راه بازاری بینند که کتاف روزگار که هیچ چشم ندیده و هیچ گوشت
 نشنیده باشد همی باشند هر چه بنجا آمد ملائکه ازان حواله نمایند و از آنجا صورتهای بسیار خوب است که هر کسی
 بر صورتی ترغیب کند در آن صورت در آید و بر آید چون از بنجا خانه خود رسند حوران بهشت در تحیر افتند
 و بر رسیدن ایشان حسن ایشان هم افزون متضاعف شود با همه بهینت کنند و بگویند که شمار چه شد که جان بهیچ
 و کمال بر کمال مضاعف گشت جواب گویند که همین است منرا و اگر کسیکه بدیدار رب العزیز فائز شود و حضرت غز
 گاه برال جنت در خانهای ایشان نیز تجلی فرماید بر مشاهده جمال بی مثال و مخاطبات پر عنایات مبین و مشرف
 گرداند و در جنت سماع و نغمه های لطیف بسه نفع باشد یکی آنکه از بدر آمدن سواد و شاخها و برگهای درخت
 طوبی امکان خوش فواطر فرار می آید و شنوندگان را بسوش میرساند و در جنت هیچ خانه نیست که در و شاخه آن
 درخت طوبی نباشد و از سیوهای او گوناگون اطعمه و اقسام لباس و بیخ معطر و لخواه و امکان بدیع و جوارمی
 پر حسن پیدا میشوند مردم آنکه حوران بهشت بر بعضی مکانات نرسند اجتماع میکنند و نعمتهای خوش آینه در
 بیان حسن شمال و خوبی او اما او و صاف مالکان خود چنانچه در دنیا مردم برانی مردم در تب می سازند
 می رانند سوم آنکه در جمیع دیدار رب العزیز حکم شود و بعضی بندگان نرسند از قدرت چون آنرا فیصل ملائکه
 و حضرت داد و از پیغمبران که با لایحه را تسبیح کنند و صفات کمال او بر حوائج عزمین سازند و از آنجا در جنت

ذوق و شوق بهم میرسد و در حین بچگی زن نباشد سیگوریند که همیشه را در وزن صالح از زمان دنیا باشند از آن زمان که بی شوهر رفته اند یا خورد سال مرده اند و هر زنی که چند شوهر متعاقب نیا کرده باشد یا هر کسی که سوانقت و محبت صحبت بیشتر داشت و شرف منقبت دینی و علو درجه دارد و در نکاح او خواهد آمد و بعد گذشتن هشتاد هزار سال باین نعمتها و لذتها یکبار با لغزه در روز تجلی ارشاد فرماید که ای بندگان من هیچ طلب آرزو و شمارا باقی مانده است گویند الهی هیچ مقصدی در خاطر ما نبود که میسر نشد هزاران درجه افزون از آن که ما غایت شده اکنون هیچ مقصد بجز خاطر ما میسر شد که زیاده از آن طلب کنیم حکم شود که آری شمارا نعمتی میدهم بس شکر آن است که بر شما رضامندی خود فرود می آرم بعد از آن ناخوش نشوم از برکت این رضا استواری در قوی و لذت در ابروی و اجسام پیدا شود که تمام نعیم بهشت در مقابل آن چون غبار یا گوه باشد و خدام اهل بهشت سه نوح باشند که در سل در بیان ایشان و حضرت حق تعالی باشند هر چه از آن جناب عنایت شود بایشان رسانند هر چه ^{بیشتر} عرض نمایند بجناب رسانند و هم چنین برای رسانیدن پیغامهای انبیا و مقربان که با آنها محبت و رابطه پیدا ^{نشدند} و دوم علمان که خلقی است عظمه در بهشت بدستور حوران ایشان همیشه بر یک عمر باستند و مانند دانهائی مردود از سلک فروریخته هر طرف میگردند تووم اولاد و صغار مشرکین باشند که پیغمبر صلعم بر روی امت خود بجهت خدا در خواست فرموده اند و دعائی مبارک با حاجت رسیده عرض نمودند که الهی این بیچارگان در روز است اقرار بوحیدانیت تو کرده اند بعد از آن مجدیکه قلم تکلیف برایشان جاری شود و رسیده اند پس کفر از ایشان مطلقا واقع نیست چنانچه در اطفال بی تمیز واقع نیست و در جناب حضرت کبریا سوا خذ و اعتبار از آن نیست امید و آرزو همچنانکه اولاد مشرکین بجهت اجداد می در دنیا به امت من عطا فرمودی و بسوی ایشان رو دادستی در جنت نیز اینها را با من بخشیدی و این همه بیان اهل نار و اهل جنت شد اما جماعه که بر پل صراط روان شدند و از آن عبور کردند و از آن قبیل اند که حسات و سیئات ایشان برابرست نه استحقاق ثواب غالب گشته و نه استحقاق عذاب غلبه نموده ایشان بعد گذشتن از پل صراط بر مکانها که برکناره جهنم اند مجوس دارند و بنشانند و همچنین جانها که دعوت پیغمبران با نرسیده و افعال بد هم نکرده اند و مشرک هم کرده اند و نه اعمال نیک نموده اند بلکه بدستور بهائم در اکل و شرب جماع و طلب معاش عمر گزارانیده اند و همچنین کسانی که بجر بلوغ رسیده اند اما بسبب فسق و عقل از جنون و سفاهت مضطربان و دل و صرف مهمت بشرایع و معرفت حق و باطل نکرده اند این همه جماعه از همان مواضع که اعراف نام آنهاست جایی و بند تا انتهائی روز حشر که پنجاه هزار سال است پس ایشان را دیدن سختی حال کناره شدت عذابها موجب الم و ره حافی و استیلائی خوف و اضطراب میشود و نظر کردن به بهشت طهارت دخول نیافتن نیز باطن باستانا توفیق در آمدن در اینجا موجب تسکین و تسلی خاطر میگردد در همین کسش مانند و باطل جنت و باطل نام کلامی که لا تقی بر یک حسنه مانند تعلیمت و آنست باطل نیست در آنست کردن در آنست و در آن باطل نایبش ^{عش} بعد از آن کسش کسش بعضی از الهی عنایات او و اتباع بهشت در آمده و در آن بهشت شیره رود در بعضی از ابواب

آمده است که جمعی از مردم که پس تکلیف نرسیده اند یا رسیده اند و بعضی دشمنی که بان حق و باطل را تفریق نمایند نیانند
 و یا یافته اند لیکن با ایشان خبر پیغمبران و معجزات شان نرسیده است خواه بسبب نماندن که در آن وقت پیغمبران مشهور
 نبودند یا بسبب بعد مکان که اتباع و امتان پیغمبران با ایشان نرسیده اند و اظهار احوال دعوت تمومه اند و محاسن بشر
 و حجت مائى آن و معجزات پیغمبران بیان نکرده اند این جماعت را همه یکجا گفتند برگردو مکان پر از آتش و حضرت حق جل و علا تجلی فرمود
 و بگوید که ای بنده گان من کیستم همه ما گواهی دهنده که تویی پروردگار ما و خالق مالک طهارت و افق آنکه بر روز است گواهی داده
 بودند پس حکم شود چون منم پروردگار شما آنچه بگویم بجا آرید همه تیار شوند پس حکم شود که شما همه با خود را درین آتش نماندند
 جماعتی تحاشا خود را در آن شعله مائی تیز و تند در افکندند و جمعی دیگر مذر در پیش آرنده گویند که طاقت این کار داریم که در شعله
 است از ما سر انجام نمی شود ما را معذور در حق تعالی آن آتش بر آن گروه که داخل شده اند گل گزار گرداند و آرام و راحت
 بخشند بر او سلام گرداند و بگوید اگر اینها بر احکام من اطلاق می یافتند البته بجای آوردند که سهل تر از آن در دنیا طلبند
 که اقرار بوجدی بن نمایند و آن جماعه دیگر را فرماید که اگر شما در دنیا می بودید البته گرفتار حاجات و شبهوات و رسوم و محبت
 اقارب می بودید که حاله از آن چیزها هیچ نیست و یقین که از رسیدن فرمان من بالمو اجهه این وقت انکار دارید در دنیا غایب
 بودی پیغام و رسانیدن پیغمبران که مثل شما آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد بودند که باطن بود چون مانی وقت حکم را قبول نکردید در دنیا
 کی قبول میکردید شما کافرانید تحقیق همراه گروه خود باشتید پس آنها را در آتش داخل کنند بایست که چنانکه بنی آدم
 مکلف بشرائع اند جنیان نیز مکلف اند و در سوره الرحمن جز ذکر ثواب عقاب هر جا جن را نیز شریک در میان فرموده اند
 علماء اختلاف است در آنکه بعد حساب کنا حلال جنات چه خواهد بود جمعی بر آنند که کفار جن را خلود در نار است و معلوم
 ایشان را اصلا و خواج جنات نیست بلکه سس بیاتم خاک خواهند شد و مذمب جمعی دیگر آنست که صلحای جن را نیز نمانند
 محذرت اما نه مالکیت جنت که جنت را حق تعالی بوالد آدم علیه السلام بخشیده بود بلکه گرداگرد دیوار جنت بدست
 رعایا باشند و برای گرفتن منافع و نعیم آمد و رفت در جنت میکنند و نعیم جنت در بان آنجا نیز بهره مندی شود بدست
 و یاقین و ارزال و بقولی اینها هم بدستور بنی آدم استحقاق دخول است و مالک منازل خود میشوند و قول میانه بقیا
 نزد یک ترست و الله اعلم و هم چنین در حدیث شریف وارد است و آیه کریمه و ما من فی الارض و لا طائر طیة حیة
 الا هم امثالکم ما فرطانی الکتاب من شیئی ثم الی بهم پیشرو من هم دلالت میکند که جانوران را نیز حشر است و قصاص ظالم از
 مظلوم میشود اما از یک نوع شلایزگا و شلخ دارد دیگر مرا که بی شلخ یا ضعیف بود ایدار ساینده است آن بی شلخ را
 شلخ و بی قوت را قوت دهند که تا انتقام خود بگیرد بعد از آن ایشان را بهشت و دوزخ نیست بلکه خاک جنت میشود
 آنکه برای خداست عالی مذبح شده اند در مراتب عالی و آنکه برای حاجات بنی آدم بنام حق تعالی مذبح شده اند
 در مراتب کمتر از آن در خاک آمیخته میشوند و چون خاک درختان جنت نیز خالی از شعور نیست یکنوع لذت فرا میگیرند
 و باقی در خاک همین داخل گشته جای که خاک نیا محو میشود صورت محو شدن خاک نیا و آسمان آنست که
 که آسمان ما را بر هم زده بهشت را بجای ایشان بین میکنند و زمین را مثل سیده شیرین نموده در غذای اهل جنت